دستور همه گانی زبان دری

(صرف و نحو)

پوهاند دکتور محمد حسین یمین

نشر کتاب های مورد نظر خواننده گان آغاز شده و از آن زمان تا اکنون اداره‌ء کتابخانه های سیار اریک با تشریک مساعی مؤسسات محترم همکار، در این راستا گامهای استواری برداشته و فعالیت های ثمر بخشی را به انجام رسانیده است.

برای کار بهتر و سیستماتیک هیأتی مشترک از نماینده گان اداره‌ء اریک وعده یی از محققان و نویسنده گان انتخاب گردیده اند تا مراحل پلان گذاری، آماده ساختن، چاپ و انتشار کتاب های مطلوب را که توسط مؤلفان و نویسنده گان ماهر و مسلکی تألیف میشود، مشترکاً به پیش برند.

این هیأت متشکل از همکار صمیمی افغان ها خانم نانسی هچ دوپری، محقق سید محی الدین هاشمی، فیض محمد نایاب عطایی، پوهنیار روضت الله مجید، محمد شکیب افضلی و محمد رفیع فاروق است.

ما از خواننده گان عزیز خویش در دهات و شهر های مختلف کشور، که از کتاب خانه های ما مستفید می گردند، توقع داریم که نیاز ها، خواهشها، پرسش ها و پیشنهادات خویش را بفرستند و از نویسنده گان و عالمان وطن تقاضا می کنیم که در این راه با ما همگام گردند تا بتوانیم برای مردم خود کتاب های بهتر و مفید تر را تقدیم نماییم.

با احترام

اداره‌ء کتابخانه ها ی سیار اریک

دستور همه گانی زبان دری

(صرف و نحو)

PROPERTY OF
ACKU
13184

مولف : پوهاند دکتور محمد حسین یمین

سال ۱۳۸۳ هـ.ش / ۲۰۰٤ م

مشخصات کتاب:

نـــــام کتــــاب : دستور همه گانی زبان دری (صرف و نحو)

نویســـــــنده : پوهاند دکتور محمد حسین یمین

نا شــــــــر : ادارهٔ کتابخانه های سیار اریک

شمارهٔ مسلســـل : ۱۳۱

طبـــــع اول : ۱۳۸۳ هجری شمسی، توسط ناشر، پشاور

تیــــــــراژ : ۷۰۰ جلد

تعداد صفحـــات : ۱۱۷

ســـــــایز : ۱۳،۵×۲۱ سانتی متر

آدرس ناشــــــر : خانه نمبر B-5، گل مهر رود،

پوست بکس ۱۰۸۴ یونیورستی تاون- پشاور

تیلفون:۵۷۰۴۳۹۲ ، ۵۷۰۱۷۲۹ ، ۵۷۰۲۵۳۱

فکس: ۰۹۱-۸۴۰۴۷۱ پوست الیکترونیکی: aric@brain.net.pk

محـــل طبـــع : مؤسسه انتشارات الازهر -تیلفون:۰۹۱-۲۵۶۴۴۱۴

محل توزیع و فروش: دفتر اکبر (ادارهٔ هماهنگی کمک ها برای افغانها)

استفاده از مطالب کتاب با ذکر مأخذ مجاز است

فهرست

عنوان **صفحه**

فهرست

عنوان **صفحه**

بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز منابع نشراتی و اطلاعاتی اکبر (اریک) از هشت سال به این سو پروگرام ارسال کتابخانه های سیار را به ولایات افغانستان روی دست گرفته است. کتابخانه های سیار که به شکل صندوق های فلزی ساخته شده اند، در محل خاصی گذاشته می شوند. مردم منطقه کتاب ها را طور عاریت می برند، میخوانند و به مردم گرد و نواح خویش می شنوانند.

وقتی تمام کتاب های کتابخانه در منطقه خوانده شد، کتابخانه به منطقهء دیگری انتقال داده می شود و یا تعدادی از کتاب های جدید به آن علاوه گردیده در همان محل باقی می ماند.

ما تلاش ورزیده ایم برای کتابخانه های سیار کتاب ها و نشراتی را گرد آوریم که زبان نگارش آن ساده و روان بوده، مطالب مورد نیاز مردم را داشته باشد، تا آنها را در زنده گی روزمرهء شان در مسایل دینی، اجتماعی، اقتصادی، تعلیمی، تربیتی، صحی، تاریخی، فنی، مسلکی و... کمک رساند.

ما در پهلوی پروگرام کتابخانه های سیار، این سروی را نیز انجام میدهیم که مردم به چه نوع آثار و مواد نیاز دارند و آرزومند مطالعهء کدام موضوعات و مطالب اند. ما نخست کوشش می نماییم تا مواد و کتاب های تقاضا شده را از منابع مختلف (کتاب فروشی ها، مراکز نشراتی) تهیه و خریداری کنیم. در صورت عدم موجودیت آثار و مواد مطلوب در مراجع مذکور، اریک تلاش میورزد تا با تألیف، ترجمه و چاپ آثار مورد نیاز این خلاء را پر نماید. به منظور تحقق این هدف از پنج سال قبل کار برای چاپ و

PROPERTY OF ACKU 13184

مقدمه :

دستور زبان علمی است که نظام و ساختمان زبان را شرح و بیان می کند. این علم یکی از بخشهای زبانشناسی تشریحی است ؛ چون هر زبانی دارای ساخت و نظام مختص به خود است ، دستور زبان در هر زبانی ساختمان آن را طوری که هست تحلیل و تشریح می دارد.

با شناخت و آموزش دستور زبان می توان زبان را درست به کار برد و از اشتباه و نادرستیها بر کنار ماند، از همین جا است که امروزه گفته اند:

دستور زبان مطالعهٔ علمی و منظم زبان است، یعنی که دستور زبان نظام ساختمان زبان را به گونهٔ علمی و آگاهانه توضیح وتفسیر می نماید.

در دستورهای کلاسیک ، زبان بر اساس نظریات افلاتون و ارستو تشریح می گردید و در آن گونه دستورها ، کلمه به سه گونه جدا می شد: اسم، فعل و حرف ، که این یک روش نادرست و ناکافی برای شرح ساختمان زبان بوده است ، زیرا از یک جانب در دستور زبان عنصر اساسی و سازندهٔ زبان حرف تلقی می شده است نه واحد صوتی و این یک اشتباه بزرگی است به خاطر آنکه خط و حروف بعدتر اختراع شده و زبان به حیث یک پدیدهٔ صوتی قبلاً وجود داشته و حرف تنها شکل نوشتاری واحدهای صوتی زبان می باشد و حروف هم خود در ثبت واحدهای صوتی زبان نارسا بوده و نمی توانند همه واحد های صوتی زبان را که عناصر اصلی سازای زبان می باشند، ثبت وارایه نمایند.

از جانب دیگر حرف یک بار در الفبا عناصر بسیط تلقی شده و بعداً نشانه های ربط (Conjunctions) ، پسینه (Postposition) و پیشینه ها (Preposition) حرف گفته شده اند که نادرستی طرح را می نماید؛ همچنان در بسا موارد دیگر کمبودها و نادرستیهای واضح و آشکارا در دستورهای کلاسیک دیده می شود؛ به حیث مثال : اصطلاح مصدر که خود ساخته و مشتق می باشد، ریشه پنداشته شده است، همچنان در اکثر موارد در شرح ساختمان زبان پارسی دری از قواعد زبان عربی مطابق به مشخصهٔ همان زبان استفاده شده است، حالا نکه این دو زبان مربوط به دو خانوادهٔ جداگانهٔ زبانها می باشند و ساختمان آنها از هم متفاوت است.

به همین گونه دستورهای کلاسیک از نگاه دانشواژه ها (اصطلاحات) عمومی و نوین زبانشناسی معاصر دارای کمبود اساسی است،چه دانشواژه ها در شرح موضوعات و درک آن نقش عمده دارد.

در دستورهای معاصر زبان عناصر اصلی سازندهٔ زبان که عبارت است از واحدهای صوتی یعنی واجها (Phonemes) ، واحدهای لفظی تکواژها و واژکها (Morphemes) و واحدهای نحوی یعنی جمله ها شرح شده انواع، اشکال، اسلوب عملکرد و ارزش واحدهای دستوری در ساختار زبان به صورت علمی و سیستماتیک بیان و آموخته می شود؛ دگرگونیهای تاریخی در زبان و تحولات زبان در مسیر زمان در دستور معاصر زبان جایی ندارد و نباید مورد بحث قرار گیرد،چه آن موضوعی است مربوط به دستور تاریخی زبان، اینجا زبان آن گونه که هست بررسی و تشریح می گردد.

در آموزش دستور زبان باید از واحدهای صوتی (واجها) آغاز کرد نه از

حروف (گرافیمها) ؛ زیرا حرُوف (Graphemes) شکل نوشتاری واجها می باشد و اساساً زبان از عناصر صوتی و واحدهای آوازی (واجها) تشکیل شده است و این واجها در حروف نشان داده می شود، در حالیکه حروف در ارایهٔ تمام واجها نارسا هم می باشد؛ بدین گونه حروف در تشریح ساختمان زبان مقام دومی را دارا می باشد، از اینکه حروف نظر به تعداد واجها کم است ، بنابر همین کمبود است که در بسا از موارد در بسیاری از واژه ها ، واجها در حروف نمایش داده شده نمی تواند ؛ به گونهٔ مثال : گلُ (گیاه) در شکل دو حرف دارد اما اصلاً از سه واج (واحد صوتی) یعنی: (gul) تشکیل شده است، به همین گونه آن واژه با (گِل) (gil) یعنی خاک آب آلود که واحد صوتی میانی آنها مختلف می باشد، دو واژهٔ جداگانه را ارایه کرده اند. از چنین موارد می توان دهها مثال را نشان داد.

در برخی از دستورهای کلاسیک و عنعنی کلمه بر هفت یا هشت و حتی نه گونه گفته شده است از قبیل : اسم ، صفت ،کنایه ،عدد، فعل، قید، حرف ربط، حرف اضافت و اصوات[۱] اینجا نیز سخن بر سر واژهٔ حرف و کلمه است.

از آنجایی که حرف (گرافیم) شکل نوشتاری واج (فونیم) است ، بنابران

---

[۱] ـ حمیدی ـ دستور زبان دری ، کابل: ۱۳۴۷، ص ۳۴ ؛ مهرداد اوستا، روشن تحقیق در دستور زبان ،تهران : ۱۳۴۸ . ص ۲۶ ؛ خانلری ، دستور زبان فارسی ، تهران : ۱۳۵۵ ،ص ۲۱۲؛ فرشید ورد. دستور امروز ،تهران ؛ ۱۳۴۸ ، ص ۱۳؛ حسن ناظمی ، دستور نو ، تهران : ۱۳۴۳ ، ص ۱۷ ودیگران.

حروف ربط (اصلاً نشانهٔ ربط Conjunction) و حروف اضافت (اصلاً پیشینه ها – Preposition و پسینه – Postposition) را همانگونه که نمی توان حرف نامید ، همچنان نمی توان کلمه یا واژه گفت، زیرا اینها معنای لغوی ندارند بلکه دارای معنای دستوری اند و تکواژ یا واژکهای بسته (Bound morphemes) گفته می شوند و اساساً نشانه های ساختمانی اند.

همچنان در دستورهای کلاسیک و عنعنوی وندها (Affixes) حرف یا کلمه گفته شده است که هر دو نام نادرست است؛ مثلاً بعضاً پسوند توصیفی (حروف اتصاف) ، پسوند فاعلی (حروف علت) و پسوند مکان (کلمات ظرفیت) نامیده شده اند [۱] در حالیکه پسوند ها اند، و یا پیشوند های استمراری (می ، همی) وپیشوند تأکید (ب) حرف پیشین نامیده شده است[۲] حال آنکه اینها پیشوند ها اند و نباید آنها را حرف یا کلمه گفت.

با در نظر داشت نکات بالا مطالعهٔ دستور زبان به روش معاصر و با رعایت معیارهای زبان شناسی نوین، یک امر ضروری پنداشته می شود تا بتوان زبانها را به گونهٔ همه گانی به ویژه زبانهای یک خانواده را در کلیات در پرتو نورمهای مشخص و معین زبانشناسی معاصر بررسی و تحلیل و تفسیر کرد و قواعد آن را فرا گرفت.

---

[۱] – بیتاب ملک الشعراء ، دستور زبان فارسی ، کابل ، ۱۳۳۳ ، ص ۷۹– ۸۱.

[۲] – خانلری ، دستور زبان فارسی ، تهران ، ۱۳۵۵ ،ص ۲۸ ، ص ۱۴۴.

فصل نخست :

واجشناسی «Phonology»

چون زبان یک نظام صوتی رمزی (سمبولیک) است، بنابران مطالعهٔ آن از کوچکترین واحد صوتی اش آغاز می گردد که این واحد صوتی زبان واج گفته می شود و علمی که از واج (واحد صوتی زبان) بحث می کند واجشناسی نام دارد.

همین واجها که صداهای انسانی اند و نخستین عنصر سازندهٔ زبان می باشند گر چه به تنهایی بی معنا اند اما در درون واژه و تکواژ نقش معنایی دارند یعنی که از مجموع آنها واژه ها وتکواژها شکل می گیرند و عناصر معنا دار لغوی را به وجود می آورند ؛ به گونهٔ همه گانی واج یا کوچکترین واحد صوتی دارای ویژه گیها و مشخصات چند است که در این تعریف افاده می گردد : واج یک واحد صوتی بی معنا، بسیط ، مشخص ومفارق زبان است.

اینجا واحد صوتی یعنی واج کوچکتر عنصر صوتی انسانی است که از ترکیب آن واژه یا یک واحد معنا دار زبان هستی می یابد.

بسیط یعنی اینکه واج را نمی توان به اجزای کوچکتر از آن تجزیه کرد.

و مشخص اینجا بدین معنی است که واجها یعنی عناصر صوتی سازندهٔ زبان واحدهای شناخته شده اند.

مفارق در این تعریف این معنا را می رساند که چون واژه ها از ترکیب واجها تشکیل شده ابدال یک واج در واژه موجب فرق آن از واژهٔ دیگر می گردد؛

مثلاً واژهٔ (تار) را در نظر می گیریم ، با ابدال واج نخست آن به (خ) این واژه (خار) می گردد ، در واژهٔ (کار) اگر واج میانهٔ آن به (و) بدل شود واژهٔ (کور) هستی می یابد و در واژهٔ (کار) با تعویض واج آخرش به (ش) از آن واژهٔ کاش آفریده می شود. می نگریم که در این واژه واجها مفارق اند.

واج (Phoneme) و حرف (Grapheme) :

هر حرف یکی از نمودهای الفبا می باشد ، بنابراین در زبانها مجموع حروف را الفبا می نامند و هر یک آن واحد الفبایی حرف گفته می شود.

مثلاً شکل (د) از نگاه واحدهای الفبایی زبان دری حرف یا گرافیم (دال) گفته می شود؛ اما از نگاه واجشناسی واحد صوتی است که مخرج آن عقب ثنایای بالایی قرار دارد ، یعنی صوتی است که از تماس نوک زبان با ثنایای بالایی به وجود می آید و یک واج با آوای دندانی است.

در هر زبانی گرافیمها (حروف) در بر گیرندهٔ همه واجها نیستند ، بدین معنا که همهٔ حروف در زبانها در ارایهٔ واجها نارسا اند؛ مثلاً در زبان پارسی دری واژهٔ (دل) متشکل از دو گرافیم است در حالیکه از نظر واجشناسی این واژه از سه واحد صوتی (واج) تشکیل شده است بدین گونه (دل – Dil) .

البته گرافیمها در زبان بدین سبب نارسا و ناقص اند که زبان گفتار پیوسته در حال تحول و تکامل است و یک پدیدهٔ فعال می باشد، حال آنکه خط والفبا ویژه گی ایستایی و محافظه کارانه دارد و پس از روزگاران زیاد معروض به دگرگونی می شود آنهم بسیار کند و در موارد کوچک و جزئی. از همین جاست که پژوهش در زبان و قواعد آن به اساس اصوات زبان صورت می گیرد نه حروف آن.

در زبان پارسی دری واجهای بی صدا (کانسونانتها) تقریباً همه دارای گرافیم مشخص اند، جز شکل دگرگونهٔ آنها (الوفونها) که نشانه ها و علامت ویژه خود را ندارند ؛ و اما واجهای صدا دار (و اولها) از نگاه گرافیم نارسا و ناقص اند؛ چنانکه در زبان پارسی دری هشت واج صدا دار (واول) وجود دارد در حالی که در برابر آن تنها پنج گرافیم قرار دارد که بعدا مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، البته برای نمایش همه واجهای صدا دار (واولها) از الفبای فونتیک استفاده می شود.

باید گفت که در پژوهشهای واجشناسی ، و اجها میان قوسهای مایل به موازی قرار داده می شود که بدین گونه : / / ارایه می گرددو حروف میان قوسهای نیمه یا ناخنک نگاشته می شود؛ پس هرگاه بنویسیم /ج/ مراد صوت این واج است و اگر بنگاریم (ج) مقصود از آن گرافیم یا نام حرف متذکره است یعنی جیم.

انواع واجها در زبان پارسی دری :

واجها (واحدهای صوتی) که آوازهای زبان را در بر می گیرد در مرحلهٔ نخست به دو گونه جدا می شود:

۱ـ واجها یا آوازهای زنجیری (Segmental Phonemes).

۲ـ واجها یا آوازهای زبرزنجیری (Supprasegmental Pohonemes).

نخست ـ واجها یا آوازهای زنجیری:

واجهای زنجیری یا مقطع که عناصر اصلی صوتی را در زبان تشکیل می دهند یعنی عناصر اساسی سازندهٔ زبان اند به سه قسم جدا می گردد:

۱ـ واجها یا آوازهای صدا دار (Vowels) که در زبان پارسی دری

واکه گفته می شود.

۲ـ واجها یا آوازهای بی صدا (Consonants) که در زبان پارسی دری همخوان نام دارد.

۳ـ واجها یا آوازهای نیمه صدا دار (Semi-vowels) که آن را شبه واول نیز گفته اند.

۱ـ واکه ها یا آوازهای صدا دار (vowels) :

واکه ها دارای ویژگیها و مشخصات زیر است:

الف ـ واکه ها با طنین وتموج ادا شده دوامدار شده می تواند، مثلاً آنگاه که بگوییم /باغ/ از جملهٔ سه عنصر سازندهٔ آن جزء میانی آن یعنی /آ/ با طنین و تموج ادا شده یک موسیقیت خاصی به واژه داده است و این همان واکه (واول) است.

ب ـ در ادای واکه ها جریان هوای تنفس متوقف نمی گردد یعنی در همان قسمت از واژه ها و واژکها که واکه آمده است، جریان هوای تنفس باز نگهداشته می شود، اگر واژه یک واکه داشته باشد، همان واکه دوامدار ادا می گردد، چنانکه در واژهٔ /باغ/ دیدیم و هر گاه در یک واژه دو یا بیشتر از آن دارای واکه باشد به همان تعداد و در همان موارد جریان هوای تنفسی باز نگهداشته می شود؛ مثلاً در واژهٔ (دوری) که دو واکه دارد در همان جاها و در واژهٔ (دانایان) که سه واکه دارد در همان موارد جریان هوای تنفسی باز می باشد.

ج ـ واکه ها در نظام ساختمان صرفی زبان همواره به حیث هسته و مرکز هجا (سیلابه – Sylable) قرار می گیرد و محل فشار در ادای واژه می باشد، یعنی واکه ها وظیفهٔ دادن قابلیت ادا را به تکواژها و واژه ها می دهند، اگر یک واژه متشکل از یک هجا است در حقیقت دارای یک واکه و هر گاه واژه

دو یا سه هجا دارد در واقع دو یا سه واکه داشته می باشد؛ مثلاً بار یک هجا و یک واکه و باور دو هجا و دو واکه دارد.

در تشکل واکه سه عضو گویایی یعنی زبان ، لب و الاشهٔ پایینی نقش عمده دارد و موافق به حرکت این عضو در وقت ادای واکه آن واکه به همان ویژه گی ها نامگذاری می شود یا مثلاً : واکهٔ واو معروف / ū / چون هنگام تلفظ آن زبان به سقف دهان بالا می شود و اندکی زبان از حالت طبیعی به عقب می رود و الاشهٔ پایینی شکل نسبتاً کش شده و بسته را به خود می گیرد و لبها حالت گرد می دارند . از اینرو واکهٔ / ū / یک واکهٔ بالایی ، عقبی ، بسته و گرد گفته می شود.

واکه های زبان پارسی دری هشت گونه اند:

/ Ī / **یای معروف** : نبی ، سی ، خمیر.

/ e / **یای مجهول** : بلی، پنیر.

/i/ **الف مکسور، کسره:** امروز ، زشت.

/a/ **الف مفتوح ، فتحه:** اگر، پدر.

/ū / **واو معروف:** نور، دو ، خروس.

/o/ **واو مجهول:** کوه، سبو.

/u/ **الف مضموم ، ضمه:** استاد، مرغ.

/ ā / **الف ممدود:** آب ، دانا

جدول نامگذاری واکه ها با ارتباط به فعالیت عضوهای گویایی:

حالت زبان	جلوی	عقبی		کمیت صوت	کشش الاشه
شکل لبها	شکل لبها ناگرد	شکل لبها گرد	شکل لبها ناگرد		
بالایی	ī	ū		دراز	بسته
میانی	e	o		کوتاه	باز
	i	u			
پایینی	a			دراز	
			ā		

۲ـ همخوانها یا آوازهای بی صدا (onsonants)

همخوانها این ویژه گیها را دارند:

الف: همخوانها بدون طنین و تموج اند حتی از اینکه بی صدا اند به کمک واکه ها قابل ادا و سمع می شوند. از همین جاست که همخوان گفته شده اند ؛ مثلا: /ما/ که ابتدا به همخوان است با کمترین طنین آغاز و به تعقیب آن صوت گسترش ورسایی می یابد ، بر عکس واژۀ /آب/ که با طنین هر چه بیشتر آغاز می گردد و صوت به کمترین حد خود کاهش و به تدریج پایان می یابد.

ب ـ هنگام تلفظ همخوانها در جریان هوای تنفس بندش صورت می گیرد و این بندش یا به صورت کامل و کوتاه می باشد؛ مثلاً واژۀ /تب/ که عنصر اول

و آخر آن با یک بندش کوتاه ادا می شود و یا بندش به صورت نیمه و کم دوام می باشد؛ مثلا در کلمهٔ /خس/ که عنصر اول و آخرش با بندش نیمه وکم دوام ادا می گردد.

ج ـ همخوانها در نظام ساختمان آوازی زبان هیچگاهی به حیث هسته و مرکز هجا قرار نمی گیرند بلکه جوانب هجا را تشکیل می دهند ؛ یعنی که همخوانها در چگونه گی طرز ادای واژه نقش عمده ندارند، بلکه این نقش را در این زمینه واکه ها ایفا می کنند.

در تشکیل همخوان های پارسی دری لب بالایی ، ثنایای بالایی ، بیره و حلقوم که قابلیت جنبش آنها نسبتاً کم است، محل تولید همخوان ها می باشند ، از جانب دیگر لب پایینی و زبان که قابلیت جنبش آنها نسبتاً زیاد است، عضو مولد همخوانها می باشند. هر گاه عضو مولد صوت با محل تولید صوت بچسپد یا به آن نزدیک گردد، مخرج همخوانها به میان می آید و آنگاه همخوان به همان نام یاد می شود؛ مثلا در ادای واج /ب/ لب پایینی که عضو مولد است با لب بالایی که محل تولید صوت است می چسبد. بنابران واج /ب/ دو لبی گفته می شود.

همخوانهای زبان پارسی دری از نگاه جریان هوای تنفسی نیز قابل تشخیص وتشریح است، چنانچه اگر هنگام تولید همخوان جریان هوای تنفس متوقف ساخته شود انسدادی گفته می شود؛ مثلاً : همخوانهای انسدادی ذیل :

۱ـ/ب= b/	۲ـ /پ =p/
۳ـ /ت = t/	۴ـ / د= d/
۵ـ /ک = k/	۶ـ /گ = g/
۷ـ /ق =q)	

هر گاه هنگام تولید همخوانها جریان هوای تنفس نیمه متوقف ساخته شده و احتکاک صورت گیرد، سایشی خوانده شوند وهمخوانهای ذیل سایشی اند:

۱ـ/س = S/ ۲ـ/ز =Z / ۳ـ/ش = Ś/

۴ـ/ژ = Ź/ ۵ـ/خ = X / ۶ـ/غ = g /

۷ـ/ف = f/ ۸ـ/هـ = h / ۹ـ/ح = ħ/

اگر در تولید همخوان در جریان هوای تنفس سایش و انسداد همزمان واقع شود، آن را انسدادی ـ سایشی گویند، مثلاً این همخوانها:

۱ـ /چ= Ć / ۲ـ / ج = j /

هرگاه در تولید همخوان جریان هوای تنفس از دو جانب عضلهٔ زبان جاری گردد ، همخوان را جانبی نامند؛ مانند این همخوانها:

۱ـ / ل = L/ ۲ـ / ر = r/

و اگر در تولید همخوان جریان هوای تنفس از راه بینی عبور نماید آن را انفی گویند؛ مثلاً این همخوانها:

۱ـ / م = m/ ۲ـ / ن = n /

باید گفته که هنگام تولید همخوانها اگر رشته های صوتی در حنجره مرتعش ساخته شود ، آنها را همخوانهای با آوا (Voiceless) و در غیر آن بی آوا (Voiealess) خوانند.

برخی از واجهای همخوان عربی که با عناصر لفظی داخل زبان پارسی دری شده اند،در تلفظ به صورت آوازهای مشابه خود در این زبان ادا و تشخیص می گردند؛ از قبیل : /ط/ مشابه /ت/

/ث/ ، /ص/ مشابه /س/ /ذ/، /ض/، /ظ/ مشابه /ز/

جدول همخوانهای زبان پارسی دری با سایر مشخصات آنها:

جریان هوای تنفسی	مخرج / لرزش حنجره	لبی	دندانی	لبی دندانی	بیره یی	جلو کامی	میان کامی	عقب کامی	حلقومی
انسدادی	بی آوا	پ p	ت t				ک k	ق q	
	با آوا	ب b	د d				گ g		
سایشی	بی آوا			ف f	س s		ش ś	خ x	
	با آوا				ز z		ژ ź	غ ĝ	
انسدادی سایشی	بی آوا						چ ć		
	با آوا						ج J		
جانبی	با آوا				ل l	ر r			
انفی	بی آوا	م m			ن n				
مصوت	با آوا	و w				ی y			

۳ ـ واجهای نیم صدا دار (Semi vowels)

واجهای نیم صدا دار عبارت اند از: /و= w/، /ی = y/، این واجها در نظام ساختمان فونیمی زبان گاهی هستهٔ هجا را تشکیل می کنند یعنی به شکل واکه به کار می روند و گاهی هستهٔ هجا را تشکیل نمی کنند یعنی به شکل همخوان استعمال می شوند؛ به گونهٔ مثال نیم صدا دار /و – W/ در کلمهٔ /دانشور/ که همه ویژه گیهای همخوانها را دارا است، پس اینجا همخوان گفته می شود و اما این واج در کلمهٔ /ثور/ هستهٔ هجا را تشکیل داده وهمه مشخصات واکه ها را دارا می باشد، بنابراین در اینجا واکه گفته می شود.

اگر چه اینجا ، صوت (aw) بسیط نیست، اما یک واج شمرده می شود و این تشکیل یک واج از چند واج (macro phoneme) نام دارد.

در زبان پارسی دری واج نیم صدا دار /و– w) در واژه ها بعد واکه های / ā ، a ، Ī / آمده واکهٔ مرکب یعنی (Dīphthong) را می سازند ؛ مثلاً در واژه های : پا و /pāw/ ، گاو / gāw/ ، نو /naw/ ، دیوdew / ، غریو /ĝ rĪw/

همچنان واج نیم صدا دار (ی = y) در واژه ها بعد از واکه های / ā,a,o, ū / آمده واکهٔ مرکب را می سازند؛ مثلا در واژه های پای /pāy/ ، نای /nāy/، پی /pay/ ، کی /key/ ، کوی /koy/ ، موی /mūy/ .

دوم ـ واجهای زبر زنجیری (suprasegmenta (phonemes)

واجهایی اند که پس از ترتیب و ترکیب واجهای زنجیری مورد بررسی و تحقیق قرار می گیرند ،یعنی این واجها بر واجهای زنجیری تحمیل می شوند.

واجهای زبرزنجیری دارای مفاهیم لغوی و دستوری می باشند و با تغییر هر یک از آنها مفاهیم لغوی ودستوری واژه ها و فقره ها دگرگون می گردد.
واجهای زبر زنجیری پارسی دری عبارت اند از : فشار و آهنگ .

۱ـ فشار (Stress):

فشار عبارت از شدید یا خفیف ادا کردن واجهای زنجیری است که با هم ترکیب می شوند، اینجا فشار مخصوص تکواژها و واژه ها است و این را فشار صرفی گویند، تکواژها یا واژکهای یک هجایی همواره دارای یک فشار ثقیل می باشند و اما در واژکها و واژه ها چندین هجایی فشار ثقیل و خفیف و متوسط نیز موجود بوده می تواند.
در زبان پارسی دری محل وقوع فشار ثقیل در اسمهای چند هجایی در هجای آخر می باشد؛ مثلا : (دروازه) سه هجا و فشار ثقیل بر /زه/ قرار دارد ، چوکی دو هجا و فشار ثقیل بر هجای آخر آن است؛ و اما در فعلهای پیشوند دار فشار ثقیل بر پیشوند ها وارد می شود ؛ مثلاً : می نویسد ، بنویس ، برو... اینجاها فشار ثقیل بر پیشوندهای / می / و / ب/ قرار دارد. باید افزود که تغییر محل فشار ثقیل که آن را تکیه (accent) گویند بعضاً باعث تغییر معنا در کلمه می گردد؛ مثلا: بهشت (فشار ثقیل بر هجای اول) به معنای گذاشت و بهشت (فشار ثقیل بر هجای دوم) به معنای جنت و یا ماهی (فشار ثقیل بر هجای اول)به معنای ماه هستی و ماهی (فشار ثقیل بر هجای دوم) به معنای حیوان معروف آبی ، ماهی و ماهی این دو واژه در این مصراع از رابعهٔ بلخی :

تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم به تا به بر

۲ـ آهنگ (Intonation) : عبارت است از ادای واژه ها، ترکیبها با موسیقیت خاص آن، آهنگ گر چه در قدم اول ویژهٔ جمله ها و فقره ها تواند بود ، اما هر واژه و ترکیب هم آهنگ خاص خود را دارد به ویژه کلمه های چند هجایی که در آنها فشار ثقیل ، خفیف و متوسط مطرح است، ادای آنها آهنگ خاصی را ایجاب می کند.

فصل دوم :

واژکشناسی «Morphology»

واژک یا تکواژ کوچکترین واحد با معنای زبان است و در اصطلاح زبانشناسی به آن مورفیم (Morpheme) می گویند؛ دانشواژهٔ مورفیم از ریشهٔ یونانی مورف (Morph) به معنای صورت و شکل با پسوند (ایم- eme) به مفهوم واحد متمایز ،ترکیب شده است.

بدین گونه مورفیم.یا واژک یک واحد مشخص غیر قابل انقسام لفظی (دارای معنا) می باشد، بنابراین واژک را نمی توان تجزیه کرد چنانکه اگر تجزیه گردد معنایش از میان می رود یا عوض می گردد ؛ به حیث مثال /فریاد/ یک واژک مشخص و غیر قابل تجزیه است، اگر تجزیه گردد به دو جزء /فر/ و/ یاد/ جدا می شود ؛ این دو جزء گر چه جداگانه هم معنایی دارند، اما این معنای آنها به صورت جداگانه غیر معنایی است که در / فریاد/ وجود دارد ، یعنی واژک که یک واحد با معنا و غیر قابل انقسام است با تجزیه اش معنای یک لخت آن از میان می رود.

واژک و هجا: آنگاه که از واژک صحبت می شود موضوع هجا خود به خود به میان می آید.زیرا هجا جزء حتمی واژک است.

هجا یا سیلابه (syllable) گروهی از اصوات است که با یک بندش تنفسی ادا می شود و از نگاه شکل گروهی از واجها است متشکل از یک

واکه یا یک واکه و یک همخوان و یا یک واکه و چند همخوان می باشد؛ مثلاً واژک /آ/ به معنای بیا ؛ در ترکیب (برون آ.) یک هجا متشکل از یک واکه ، /آر/ یعنی بیار یک هجا متشکل از یک واکه و یک همخوان و واژک /کار/ یک هجا و متشکل از یک همخوان یک واکه و یک همخوان یعنی یک واکه و دو همخوان .

در صورتی که همخوان را با / C/ و واکه را با /V/ نمایش دهیم ، در زبان پارسی دری هجا دارای این اشکال و ساخت می باشد:

ـ CVCC و VCC و CVC و CV و VC و V

مثال بالترتیب: آ، آر، جا، کار ، است، داشت.

چون هجا جزء حتمی واژک است بعضاً یک واژک متشکل از یک هجا است. مثلاً /بام/ بعضاً از دو هجا چون / خانه/ ، گاهی از سه هجا مانند /دروازه/ و ندرتاً هم از چهار هجا مانند / گرد آفرید/ ؛ البته در زبان پارسی دری غالباً واژکها یک هجایی و دو هجایی مي باشد.

واژک و واژه:

واژک یک واحد غیر قابل انقسام ومعنا دار زبان است ، یعنی واژک یک واحد لفظی است ، که دارای معنای لغوی و دستوری می باشد و اما واژه همواره دارای معنای لغوی بوده و به گونۀ مستقل مفاهیم را انتقال می دهد و واژک که هم معنای لغوی و هم معنای دستوری دارد، بدین معنا است که بعضاً معنای مستقل داشته و بعضاً معنای آن پیوست با واژه ها و واژکهای دیگر افاده می گردد.

بنابرآن هر واژه واژک نیست ونیز هر واژک واژه نمی باشد.بلکه بعضی واژه ها

واژک اند و بعضی واژکها واژه.

بدین معنا که واژه های ساده واژک باشند نه واژه های آمیخته ؛ از جانب دیگر واژکهای آزاد واژه اند، یعنی واژه های ساده اند و واژکهای بسته واژه نیستند زیرا تنها معنای دستوری دارند نه لغوی ؛ پس /باغ/ از یک جانب واژهٔ ساده واز جانب دیگر واژک آزاد می باشد، اما /چه/ که در دستور به حیث پسوند و به معنای کوچک به کار می رود یک واژک بسته است ؛ چون به صورت مستقل کار برد ندارد و دارای معنای لغوی نیست، پس واژه گفته نمی شود؛ از آنرو /باغچه/ متشکل است از /باغ/ واژهٔ ساده یا واژک آزاد و پسوند / - چه / واژک بسته که نمی توان آن را واژه گفت.

انواع واژک در زبان پارسی دری :

طوری که در بحث پیشتر دیده شد واژک یا تکواژ دو گونه است : واژکهای آزاد و واژکهای بسته ؛ یعنی که واژک از لحاظ طرق استعمال و بیان مقصود به دو قسم جدا می شود:

یکی واژکهایی که معنای لغوی داشته به صورت جداگانه و آزاد به کار برده می شوند و به نام واژکهای آزاد یاد می گردند که واژه هم گفته می شوند؛ مثلاً : خانه ، قلم ، باغ، ما ،گفت، زیبا و امثال آن.

و دیگر واژکهایی که معنای دستوری داشته به صورت آزاد به کار نمی روند و معنای لغوی و مستقل ندارند. اینها به نام واژکهای بسته موسوم اند ؛ مثلاً : از ، را ، و ، اگر ، اما، چون، در و نظایر آن. اینک نخست واژکهای بسته و سپس واژکهای آزاد یا واژه را مورد بررسی و تحلیل قرار می دهیم.

انواع واژکهای بسته (Bound morphemes) :

واژکهای بسته به صورت آزاد به کار نمی روند و معنای لغوی ندارند، بلکه معنای آنها در جمله در بافت با واژه های دیگر و نیز با پیوست شدن با واژه های و واژکهای دیگر معنای آنان افاده می شود.

واژکهای بسته نخست به دو دسته جدا می گردد:

نشانه های ساختمانی (Particals) و وندها (Affixes).

۱ـ نشانه های ساختمانی (Particals) :

نشانه های ساختمانی آن واژکهای بسته را گویند که در ترکیبها و جمله ها به کار رفته معنای آنها از عملکرد و نقش شان در بافت جمله فهمیده می شود ؛ نشانه های ساختمانی عبارت اند از :

الف ـ پسینه و پیشینه ها:

در زبان پارسی دری یک پسینه (Post position) وجود دارد که عبارت از /را/ است؛ پسینه در جمله پس از مفعول معرفه می آید ، یعنی هم نشانۀ مفعولی و هم نشانۀ معرفه بودن آن است ؛ مثلاً آنگاه که بگوییم: او کتاب را آورد. کریم خانه را خرید. من مقاله را خواندم. اینجا کتاب ، خانه و مقاله که قبل از پسینه /را/ آمده اند، مفعول و معرفه یعنی شناخته شده اند.

بعضاً پسینه بعد از مفعول دارای پسوند نکره می آید که در آن صورت پسوند نکره بیانگر وحدت می باشد و پسینۀ /را/ بیانگر حالت مفعولی آن ؛ مثلاً : در بشقاب پنج دانه سیب بود ، سیبی را من گرفتم . آنجا شخصی را دیدم که هیزم جمع می کرد.

همچنان پسینه با اسمهای خاص و ضمیرها که خود معرفه اند نیز به کار

می رود ، اینجا پسینه تنها بیانگر حالت مفعولی اسم است.

و اما پیشینه ها (Prepositions) :

در زبان پارسی دری عبارت اند از : به ، با ، بر، برای ،در، از، تا، بهر، اندر؛ پیشینه ها د رجلو متمم فعل می آیند و آن را به جمله پیوند می دهند؛ مثلاً : به خانه رفت، بر زمین افتاد، با برادرش آمد ، در بازار ، از مکتب، بهر تو، تا پروان ، اندر خانه...

بعضاً متمم ها به ویژه در محاوره بدون پیشینه هم می آیند ؛ مانند: او بازار رفت ، او خانه است. یعنی به بازار رفت، در خانه است. در واقع آنجا ها پسینه حذف شده است.

ب ـ نشانهٔ عطف:

نشانهٔ عطف عبارت از /و/ است که میان دو واژه در جمله قرار گرفته آنها را تحت یک حکم قرار می دهد؛ مثلاً : پروین و بنفشه آمدند.

کریم و نسیم شاگرداند. اینجا پروین و بنفشه تحت حکم آمدند و کریم و نسیم تحت حکم شاگرداند قرار گرفته اند.

همچنان نشانهٔ عطف /و/ میان دو فقرهٔ جمله قرار گرفته فقرهٔ دومی را به نخستین پیوند می دهد.

نشانهٔ عطف /و/ در زبان پارسی دری یا به صورت دو لبی /Wa/ یا به شکل لبی دندانی /va/ و یا به شکل ضمه /u/ ادا می گردد.

ج ـ نشانه های ربط (Conjuetions) :

واژکهای بسته یی اند که عموماً دو فقره واجزای جمله را به هم ارتباط می دهند؛ نشانه های ربط در زبان پارسی دری یا ساده باشند مثلاً: نه ، هم ، نیز ،

پس ، سپس، دیگر، باز ، یا ، مگر ، اگر ، تا ، ولی ، که ، چه ، چون ،اما ، زیرا.
و یا نشانه های ربط به شکل مرکب بیایند؛ مانند : ویا ، و اما ، اکنون که ، همینکه ، پس از آنکه ، هر چند ، همچو ، چونکه وامثالهم.
نشانه های ربط در زمینهٔ موضوعات گونه گون در سخن می آیند؛ از قبیل : قید زمان، مکان ، تعداد ، علت ، سبب ، شرط ، استثناء ، تأکید و غیره.

دـ نشانه های اصوات (Interjeetins) :

واژکهایی اند که در موارد و به مفاهیم مختلف از قبیل ندا، تعجب، افسوس ، تحسین و تنبیه به کار می روند؛ چنانکه :

۱ـ نشانه های ندا: ای ، ایا؛ مثلاً ای دوست! ای خدا! «ایا نسیم سحر فتح نامه ها بردار»

۲ـ نشانه های تعجب: وه، واه، هی هی ؛ مثلاً : هی هی چه منظرهٔ زیبایی! وه که چه زیبا شده است.

۳ـ نشانه های تحسین: زهی ، به به، واه واه ؛ مثلاً: زهی سعادت ! به به خوب خواندی.

٤ـ نشانه های تنبیه : الا ، هلا، هان ، همین ، مثلاً : «الا ای که عمرت به هفتاد رفت»

«هان ای پسر که پیر شوی پند گوش دار»

۲ـ وندها (Affixes)

وندها واژکهای بسته اند که در آغاز ، انجام و بعضاً در میانهٔ واژه ها پیوسته معنای آنها را تغییر می دهد و بدین گونه مفاهیم تازه به دست می آید؛ وندها به سه دسته جدا می شوند: پیشوندها ، پسوندها و میانوند ها.

الف ـ پیشوندها (Perffixes)

پیشوندها در آغاز واژه ها پیوسته معنای جدید می سازند و دو قسم اند: پیشوندهای صرفی و پیشوندهای واژه ساز.

نخست پیشوندهای صرفی: که بر سر فعلها پیوسته گردانهای مستقل را به وجود می آورند و عبارت اند از :

پیشوند / می - / و / همی - / که ساختمانهای استمراری فعل را تکمیل می کنند؛ مثلاً : می گویند ، می گفت، همی گفت، همی گوید، ...

پیشوند /ن-/نفی و / م ـ / نهی که ساختهای منفی و نهی فعل را تکمیل می کنند؛ مانند: نگفت، نروید، نگوید، (فعل منفی)

مرو، مروید، مخور، مخورید، (فعلی نهی)

پیشوند /ب / تأکید که با فعلها برای تأکید می پیوندد؛ چون : بروم، بروند، بروید، برویم،...

دوم پیشوندهای واژه ساز : که درآغاز فعل ،اسم و یا صفت پیوسته مفهوم های جدید به وجود می آورد؛ پیشوندهای واژه ساز اینها اند:

/بر ـ/ : برخورد، برگزیده، برخاست، برداشت و غیره.

/در ـ/ : درخواست ، دریافت ، در خور، ...

/ور ـ/ :ورشکست.

/فرو ـ / : فرو گذاشت ، فرومایه ، فرو برد، ...

/فرا ـ/ : فراخواند، فراخوان، فرا رسید،...

/وا ـ/ : واکنش، وانمود، وادرست، واگیر،...

/هم ـ/ : همدست، همراه ،همسر، همسفر،...

PROPERTY ACKU 13184

/ام ـ/ : امروز، امشب، امسال،...

/با ـ/ : باهوش، با ادب، با هنر ،...

/نا ـ/ : نادرست، نادان ، ناکس، نابینا، ...

/بی ـ / : بی اراده ، بی میل ،بی ادب، ...

/ب ـ/ : بهوش، بنام ، بخرد،...

/ن ـ / : نفهمیده ، ندانسته،...

ب ـ پسوندها (suffixes):

این گونه وندها در انجام واژه ها پیوسته واژه های دارای معناهای جدید به وجود می آورند، پسوندها نیز دو گونه اند: پسوندهای صرفی و پسوند های واژه ساز

نخست ـ پسوندهای صرفی: که در انجام فعل، صفت ویا اسم آمده گردانهای مستقلی را به وجود می آورند. پسوند های صرفی اینها اند:

۱ـ پسوند های فاعلی با ریشهٔ حال فعل: / ـ ام ، ـ یم ، ـ ی ، ـ اد ، ـ اند/ مثلاً : نویسم ، نویسیم، نویسی، نویسید، نویسد، نویسند.

۲ـ پسوند های فاعلی با ریشه ماضی فعل: / - ام ،- یم ، - ی ، - ید ، صفر ، ـ اند/ با مثال : نوشتم ، نوشتیم ، نوشتی نوشتید ، نوشت ، نوشتند.

۳ـ پسوند های فاعلی با صفت :/ـ ام ، ـ یم ، ـ ی ، ـ ید ، ـ است(فعل ربط)، ـ اند / ؛ مثال : آگاهم ،آگاهیم، آگاهی ، آگاهید، آگاهست ، آگاهند/.

۴ـ پسوندهای مفعولی که با فعلهای متعدی آیند و مفعول آن ؛ باشند:

/ ـ ام ، ـ امان ، / ـ ت ، ـ اتان ، / ـ اش ، ـ اشان / مثال:

خواستم (مرا خواست)، خواستمان، خواستت، خواستتان، خواستش، خواستشان.

۵ ـ پسوند های اضافی که با اسم آیند و اسم را به پسوندها متعلق سازند، پسوندهای اضافی و پسوند های مفعولی یکی اند و تفاوت در آن است که این پسوند ها با اسم آیند ؛ مثال : کتابم ، کتابمان ،کتابت ،کتابتان ، کتابش ، کتابشان.

۶ـ پسوند های ریشه ساز که با برخی از ریشه های فعلها پیوسته ریشه های دیگری از نوع متعددی می سازند و عبارت اند از / ـ آند ، ـ آنید/ ؛ مثال:

از ریشهٔ / رس / رساند ، رسانید.

از ریشه / دو / دواند ،دوانید.

از ریشهٔ / خند/ خنداند ،خندانید.

همچنین از ریشهٔ / سوخت / سوختاند، از / گریخت / گریختاند ،...

پسوند های دیگر صرفی عبارت اند از پسوندهای جمع، پسوندهای تصغیر و نکره که در بحث جمع اسم و اسم تصغیر و نکره به تفصیل ذکر می شوند.

دوم ـ پسوندهای واژه ساز: که در پایان فعل ، اسم و یا صفت پیوسته واژه های جدید با مفاهیم تازه می سازند و عبارت اند از :

۱ـ **پسوندهای ملکی** / ـ مند ، ـ ور ، ـ وار / چون : دانشمند ، دردمند، دانشور، سخنور ، بزرگوار ، امیدوار.

۲ـ **پسوند های تشبیهی** / ـ ک ، هـ / که در آخر اسمها آمده و اژه های دیگری مشابه همان اسمها می سازند ، مثلاً :

با پسوند / ـ / ک / : خرک ، خرسک ، موشک ، سگک ، ناخنک ، مویک ، گوشک،...

با پسوند / ـ هـ / : دندانه ، لبه ، دهانهٔ ، گردنه ، پشته ، دسته ، پایه ، ساقه...

۳ـ پسوند زنانه / ـ هـ / که با واژه های دخیل عربی آید و اسمهای زنانه سازد، چون : نسیمه ، صابره ،شریفه ، کامله،...

در زبان پارسیِ دری تعداد پسوندهای واژه ساز زیاد است و هر کدام آنها در انواع اسمها و صفتها و اعداد در بخشهای مربوط به آنها می آیند از قبیل پسوندهای اسم ساز، اسم مکان ساز، اسم زمان ساز ، اسم اله ساز، و پسوند های صفت نسبتی ، صفت عددی ، صفت عالی ،صفت تشبیهی ، صفت فاعلی و صفت مفعولی.

ج ـ میانوندها (Infixes) :

میانوند در بین واژه قرار گرفته معنای نوبه واژه می دهد ؛ زمینه های کاربرد میانوند اینها است:

۱ـ میانوند در موارد محدود در واژهٔ ساده در میانهٔ آن آمده واژه معنای ویژه پیدا می کند وآن عبارت است از /ـ آـ/ که در میانهٔ بعضی فعلها قرار می گیرد و فعل دعائیه می سازد؛ مانند : کند ـ کناد ، دهد ـ دهاد ، بود ـ بواد > باد.

۲ـ میانوند در واژه های آمیخته زیاد است ، این میانوندها در بین واژه های جداگانه یا میان واژه های تکراری قرار گرفته معنای تازه به واژه می دهند ،این میانوند ها عبارت اند. از :

میانوند / ـ آ ـ / ، مثال : بناگوش ، سرازیر ، سراسر ، ...

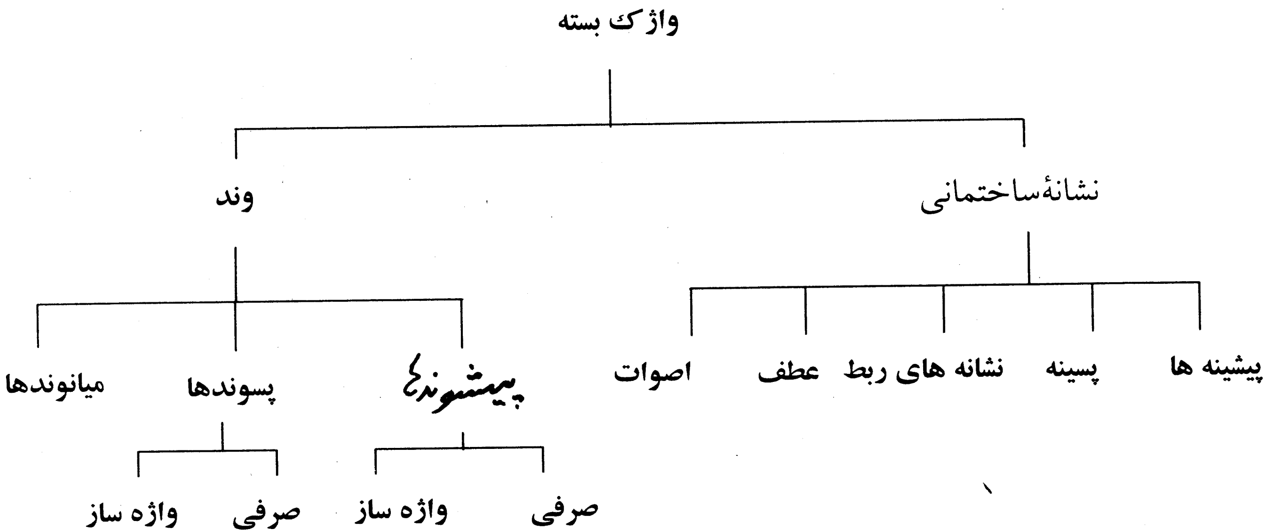
میانوتد / ـ به ـ/ ، مثال : سر به نوک ،سر به راه ،دربدر، دمبدم، ...

میانوند / ـ در ـ / ، مثال : پی در پی ، پای در پای ، ...

میانوند / ـ تا ـ / ، مثال : سرتاپا ، سرتاسر، روز تا روز، ...

میانوند / ـ و ـ / ، مثال : ساز و برگ ، پخت و پز ، سوز و گداز، ...

دایاگرام واژکهای بسته :



فصل سوم

واژه (Word)

واژه به آن واحد صرفی گفته می شود که همواره مستقل و دارای معنای لغوی باشد، یعنی واژه واحد مستقل لغوی بوده از یک جانب واژک آزاد (Free morpheme) را احتوا می کند و از جانب دیگر می تواند متشکل از چند واژک آزاد و بسته باشد.

واژه از دو نگاه مورد مطالعه قرار می گیرد:

نخست ـ تنها از نگاه شکل.

دوم ـ از نگاه شکل و معنی.

نخست ـ واژه از نگاه شکل :

واژه از این نگاه به سه قسم جدا می شود: ساده ، ساخته و آمیخته.

۱ـ واژهٔ ساده:

آن است که تنها یک جز بوده و قابل تجزیه به اجزای آزاد یا بسته نباشد؛ به سخن دیگر واژهٔ ساده همان واژک آزاد است ؛ چون: کتاب ، روز، زن، مرد. گل، اسب، زرد، پاک، هنوز، روشن، بزرگ، ...

۲ـ واژهٔ ساخته:

آن است که از یک واژک آزاد و یک یا چند جزء یا واژک بسته ساخته شده باشد : یعنی این گونه واژه از یک واژک آزاد و یک یا چند پیشوند یا

پسوند و یا هر دو تشکیل شده می باشد؛ مانند: همزمان، فروتن، امروز، سحرگاه، نابینایان ، ...

۳ـ واژهٔ آمیخته :

آن است که از دو واژه (واژک آزاد) یا بیشتر از آن تشکیل شده باشد، یعنی شرط اساسی واژهٔ آمیخته ترکیب دو واژک آزاد یا واژهٔ ساده می باشد؛ مانند روزنامه ، زردآلو، فیل مرغ، شورانگیز، سیاه چشم، ... بعضاً واژهٔ آمیخته دارای یک یا چند واژک بسته یا وند نیز می باشد.

مانند : خوشخویی، شوخ چشمی، دست درازی، ناخوشنودی و نظایر آن.

و بعضاً هم واژهٔ آمیخته متشکل از سه واژهٔ ساده (واژک آزاد) می باشد: مانند (رگ گل آستین) در این شعر :

رگ گل آستین شوخی کمین صید ما دارد
که زیر سنگ دست از سایهٔ رنگ حنا دارد

از همینگونه واژه های سه جزئی است واژه های آمیختهٔ: نیشکر فروش ، روزنامه نویس، دستمال باف، خاکروبه کش، چهار مغز باز، گلاب رخسار، ...

واژهٔ آمیخته دارای چند ویژه گی عمده می باشد، بدین گونه:

الف: میان واژهٔ آمیخته گنجایش واژه یا جزء دیگر نیست؛ مثلا: گل بته ، کیهان نورد، کتابخانه ، دریا، ...

ب ـ معنای معجموعی اجزای واژهٔ آمیخته غیر از معنای هر یکی از اجزا است ؛ چون : کارخانه (فابریکه) ، روزنامه (اخبار)، دسترنج (مزد)، بازیگوش (بی پروا)، ...

ج: واژهٔ آمیخته پسوند جمع را می پذیرد؛ مانند : گلبرگها، کارخانه ها ، غریب کاران ، کیهان نوردان، ...

انواع واژه های آمیخته اینها اند:

۱ـ واژهٔ آمیختهٔ امتزاجی : که اجزای واژه راساً به هم ترکیب شده می باشد ، وند هم می پذیرد، در این گونه واژه جزء نخست متعلق به دوم می باشد و اگر کلمه مقلوب شود روابط بر عکس گردد ؛ مثلاً :

در گلبرگ ، سنگدل ، تنگدل، سیاه چشم، بلند قد، صدف دندان و غیره.

اجزای نخستین آنها مربوط به دوم است یعنی واژهٔ دوم هسته و نخستین وابسته باشد و اما در دلتنگ ، چشم سیاه، قد بلند ، دندان صدف این رابطه بر عکس باشد.

واژه های آمیختهٔ امتزاجی از دو اسم ، اسم و صفت ، دو صفت ، اسم و ریشهٔ فعلی ، اسم و ضمیر و نظایر آن ساخته می شود.

۲ـ واژهٔ آمیختهٔ تکراری : چون : فوج فوج ، خوش خوش، سراسر، دربدر ، پی در پی، ...

۳ـ واژهٔ آمیخته عطفی: تشکیل شده با /و/ عطف؛ چون:

سر وکار، آب و هوا ، سوز و گدا ز، جست و خیز، زد وخورد، ...

۴ـ واژهٔ آمیختهٔ متوازن : متشکل از اجزای مختلف؛ مانند:

رستاخیز، بناگوش ، سرازیر، خانه بدوش، سرتاپا، ...

۵ ـ واژهٔ آمیخته اتصالی : تشکیل شده با هایفن (ـ) ؛ مثلاً:

اندو ـ اروپایی، سرک کابل ـ شبرغان، پروژهٔ سرکسازی کابل ـ قندهار، فلم مشترک فرانسه ـ ایتالوی...

دوم ـ واژه از نگاه شکل و معنا

واژه از نظر شکل و معنی به سه گروه جدا می گردد:

اسمیه ها، قیود، فعلیه ها.

اسمیه ها یا گروه اسم (Noun group)

در زبان پارسی دری اسمیه ها به چهارگونه تقسیم می شود: اسم ، صفت، ضمیر و عدد.

نخست ـ اسم (Noun) :

واژه یی است که به انسان، حیوان، نبات، و یا چیزی اطلاق می شود، به سخن کوتاه تر اسم نام اشیاء و اشخاص بوده دارای ویژه گیهای زیر می باشد:

۱ـ پسوند جمع را می پذیرد؛ چون: شاگرد ـ شاگردان.

۲ـ پسوند نکره را می پذیرد؛ چون: کتاب ـ کتابی.

۳ـ نشانهٔ افزایش یا نشانهٔ اضافت را می پذیرد؛ چون: کتابِ احمد، شاگردِ خوب.

۴ـ پسوند ندا را می پذیرد ؛ چون: پسرا! خدایا!

۵ـ پسینه را می پذیرد؛ چون: کتاب را ، خانه را.

انواع اسم: اسم به گونه های ذیل جدا می گردد:

۱ـ اسم ذات و معنی:

اسم ذات آن است که وجودش متکی به خودش بوده وابسته به چیز دیگر نباشد.

یعنی وجود خارجی داشته باشد؛ از قبیل : دوست ، میز ، دیوار ، کتابخانه، باغچه، ...

واسم معنی آن است که وجودش قایم به خودش نبوده متکی به چیزی دیگر

باشد یعنی جسماً در خارج هستی نداشته وجودش در چیز دیگر تبارز کند؛ از قبیل : خوب، بد ، هوش، دانش، سیاه، و دیگران که در چیزهای دیگر تبارز می کنند؛ چون : آدم خوب، دیوار سفید، کودک باهوش، ...

۲ ـ اسم خاص و عام:

اسم خاص آن است که برای یک فرد معین وضع شده باشد و تنها بر همان شخص یا چیز مشخص دلالت نماید؛ مانند: احمد ، پروین ، کابل، عراق، ...
شاید در یک محل یک نام بر چندین نفر اطلاق گردد؛ مثلا نام ده نفر رستم باشد، اما چون این نام تنها تنها بر آنها گذاشته شده و از بردن نام رستم مقصود همان یک شخص معین باشد، پس نامها اسم خاص باشند.
اسم خاص جمع نمی شود، اما اگر ندرتاً جمع گردد، مفهوم مثل و مانند را می رساند، مثلا: افغانستان سنایی ها پرورده است. یعنی اشخاص مانند سنایی.

اسم انسان چند گونه است:

الف ـ اسم محضه ، نام اولی واصلی انسان؛ چون: نسیم ، پروین، خاطره، ...

ب ـ اسم کنیه ، که در مرد دارای / ابو / یا / ابن / در مقابل نام ، و در زنان دارای علامهٔ /ام/ و /بنت/ در جلو نام می آید؛ مانند:
ابو تراب ، ابو الحسن ، ابن سینا، ابن رشید ، ام کلثوم ، بنت سلمه ، ...
این گونه نامگذاری امروز به مفهوم ویژهٔ آن معمول نیست.

ج ـ اسم لقب یا القاب که شامل القاب رسمی و فامیلی می گردد و آن درپهلوی نام اول یا به جای آن به کار می رود؛ چون: شیخ الرئیس ، گل آقا ، بی بی گل، ...

د ـ تخلص یا نام دومی انسان که شامل تخلصهای شعری وجز آن وتخلصهای

فامیلی می شود؛ مانند: بیدل ، خلیلی ، جامی، بهرامی ، خراسانی، ...
هـ ـ عرف یا اسمی که مردم بنابر مناسبتی بر کسی اطلاق می کنند؛ چون: پدر نثر معاصر یعنی محمود طرزی، زیارت پیر بلند، زیارت خواجه صفا، ...
و اسم عام آنست که شامل جنس باشد، یعنی بر همه افراد گروه خود دلالت کند؛ مثلاً : سنگ، درخت، شهر، میوه، کتاب و امثال آن.

۳ـ اسم معرفه و نکره:

معرفه اسمی است که نزد مخاطب معلوم و معین می باشد؛ در زبان پارسی دری اسم در صورتی معرفه می باشد که دارای ویژه گیهای زیر باشد:

۱ـ اسم خاص باشد؛ چون: حمید ، پروین، بلخ، کابل، ...

۲ـ ضمیر باشد؛ چون: من ، تو ، شما، ...

۳ـ اسمی که به اسم خاص یا ضمیر مضاف شده باشد؛ چون: قلم مسعود، کتاب من، ...

۴ـ اسمی که منادا واقع شده باشد؛ مثلاً : ای دوست، پسرا، ...

۵ ـ اسمی که مشار الیه باشد، یعنی بعد از واژهٔ اشاره (این یا آن) واقع شده باشد؛ مانند: این خانه ، آن شهر، ...

۶ ـ اسمی که یک بار قبلاً ذکرش در کلام آمده باشد ؛ چون: دیروز یک کتاب و یک قلم خریدم، کتاب نزد خواهرم و قلم نزد برادرم است.

۷ـ اسمی که شنونده از آن آگاهی قبلی داشته باشد؛ مثلاً شاگردی به همدرس خود بگوید: استاد به صنف رفت.

اینجا استاد و صنف معرفه اند.

۸ـ اسمی که مدلول آن نزد شنونده موجود باشد؛ مانند اینکه به کسی گفته

شود: «قلم افتاد» در حالیکه قلم در مقابلش به روی میز باشد.

۹ـ اسمی که در کلام قبل ازپسینهٔ /را/ آمده باشد؛ چون:

کتاب را آوردم ، او خانه را خرید.

و اسم نکره آن است که نزد مخاطب معلوم و معین نباشد، در زبان پارسی دری اسم در صورتی نکره می باشد که دارای این ویژه گیها باشد:

۱ـ دارای پسوند تنکیر /ی/ باشد، چون: مردی ،کتابی ، ...

شکل دگرگونه (الومورف) این پسوند / ـ یی / است که با واژه های مختوم به واکه می آید؛ مانند: دانایی،دانشجویی، خانه یی، ...

۲ـ اسمی که با واژهٔ (یک) آمده باشد؛ چون: یک کتاب (کتابی) خریدم.

۳ـ اسمی که بعد از واژهٔ (یکی) آمده باشد؛ مثلاً: «یکی گربه در خانهٔ زال بود»

۴ـ اسمی که پس از ترکیب (یکی از) واقع شده باشد؛ چون : یکی از دوستان، یکی از کتابها.

۵ ـ مفعولی که پسینهٔ آن حذف شده باشد نیز نکره است؛ مانند: پروین کتاب می خواند؛ او قلم خرید.

۴ـ جمع اسم و اسم جمع:

جمع در زبان آن است که بر بیشتر از یک فرد دلالت کند، در زبان پارسی دری اسم در صورت جمع دارای این پسوند ها می باشد:

۱ـ / ـ ان / اسم جاندار که مختوم به همخوان باشد ، غالباً با این پسوند جمع بسته می شود؛ مثلاً : مردان، زنان ، دختران، پسران، ...

۲ـ / ـ گان/ اسمهای متعلق به جانداران که مختوم به واکهٔ / ـ ه / یعنی (های مختفی) باشد، با این پسوند جمع شود و این شکل دگرگونه (الومورف)

پسوند / – ان/ باشد؛ مانند: نویسنده گان ، مورچه گان، ...

۳ـ – / یان/ اسمهای متعلق به جانداران که مختوم به واکهٔ /آ/ و یا /و/ یعنی واو مجهول باشد با این پسوند جمع شوند؛ چون: آشنایان، دانشجویان، ...

این پسوند نیز شکل دگرگونه (الومورف) پسوند / ـ ان/ باشد.

۴ـ /ـ وان/ اسمهای متعلق به اعضای بدن انسان و جانداران که مختوم به واکهٔ /و/ یعنی واو معروف باشد، بااین پسوند جمع شود؛

مثلاً : باز و وان /bāzūwān / = بازوان، بانووان /bānūwān/ = بانوان ، آهو وان /Ahūwān/ = آهوان، ...

۵ ـ / ـ ها/ اسمهای متعلق به بی جانها غالباً با این پسوند جمع شوند. مثلا : کتابها ، خانه ها ، لیموها ، صداها ، دانشها ،...

در زمینهٔجمع اسم در زبان پارسی دری نکات زیر را باید در نظر داشت:

الف ـ واژه های پارسی دری را نباید به اساس زبان عربی مثلاً با پسوند تأنیث/ ـ آت / جمع بست ؛ چنانچه نباید گفت یا نوشت: باغات، کوهستانات، دهات، جنگلات، میوه جات، سبزیجات و از این قبیل به جای آن باید گفت: باغها ، کوهستانها، دیه ها ، ده ها، جنگلها، میوه ها، سبزیها، ...

ب ـ واژهٔ/سر/ به دو گونه جمع بسته می شود ؛ یکی با پسوند/ ـ ها/ که در این صورت جمع سر می باشد ؛ چون سرهای مردم ، سرهای کوه ،... و دیگر با پسوند / ـ آن/ که در این صورت به معنای بزرگان و پیشوایان به کار می رود؛ مانند: سران دول، ...

ج ـ اسم های جمع به ویژه جمع عربی را نباید دوباره جمع بست؛ از قبیل : امور ، احوال ، عجایب، منازل ، اشخاص ، ... پس نباید گفت یا نوشت:

امورات، احوالات، عجایبات، منازلها، اشخاصها، مشکلاتها و نظایر آن.

و اسم جمع (Collective naun) : آن است که در صورت و شکل مفرد و در معنا و مدلول جمع باشد ؛ مانند گروه ، مردم، قوم، طایفه، سپاه، فوج و امثال آنها.

۵ـ اسم زمان و مکان:

اسم زمان که نام وقت است در زبان پارسی دری به اشکال مختلف وجود دارد به صورت ساده و حقیقی ؛ مثلاً روز، شب، صبح، شام، هفته ، ماه، ...

و به صورت ترکیبی ساخته و آمیخته ؛ مثلاً : سحرگاه، صبحدم، بهاران، نوبهاران، سپیده هنگام، صبح هنگام،...

و اسم مکان که نام جای و محل است نیز در زبان پارسی دری به صورتهای گوناگون می آید، به صورت ساده و حقیقی؛ مانند: شهر، خانه کشور، جنگل، باغ ، کابل ، ...

و به شکل ترکیبی ساخته و آمیخته ؛ مثلاً : دانشگاه ، فروشگاه ، کوهسار، دهکده، کفشکن، شاه نشین، آبریز، شفاخانه، ...

۶ـ اسم آله:

نام اسباب کار و افزار های مختلف است؛ اسم آله نیز در زبان پارسی دری هم به صورت ساده و حقیقی وجود دارد؛ مثلا: بیل ، تبر، داس، کلید، چکش، ...

و هم به صورت ترکیبی، ساخته و آمیخته آید؛ چون: کوبه ، ماله، چرخه ، تابه، آویزه، جاروب، قلم تراش، کفگیر، چوب سای، گاو دوشه، خاکروبه دان، ...

۷ـ اسم مصغّر (Diminutive noun):

ان است که بر کوچکی چیزی یا شخصی دلالت کند. اسم مصغر دارای

پسوندهای زیر می باشد :

۱ـ / ـ اک / با اسمهای مختوم به همخوان آید؛ چون: میزک، طفلک، ... .

۲ـ / ـ اکه / با اسمهای مختوم به همخوان آید؛ مانند: مردکه ، زنکه، ...

۳ـ / ـ گک/ با اسمهای مختوم به واکه های الف ممدود/ ā/ ، الف /a/ ، واو مجهول / o/ ، واو معروف /ū/ ، یای مجهول /e/ ، یای معرف /ī/ و یا مختوم به همخوان های / هـ = h/ ، /ح=ħ/ می آید ؛ چون: مرزا گک، بچه گک، لیموگک، کدوگک، / ادی گک/ ، غچی گک، راه گک، گره گک، فتح گک، ... البته پسوند / گک/، الومورف/ اک / می باشد.

۴ـ / ـ چه/ ؛ چون دریاچه ، باغچه، سراچه، ...

۵ـ / ـ یچه/ ؛ مانند : دریچه ، مشکیچه (مشکیزه).

٦ـ / ـ و / ؛ مثلاً : دخترو ، مادرو، فضلو، پسرو، ...

پسوندهای مصغر گاهی به مفهوم حقیقی کوچکی آید ؛ چون: قلمک، خانه گک و غیره ، و گاهی برای ترحم و شفقت می آید؛ مثلاً : طفلک، بیچاره گک، دخترک و غیره و گاهی هم برای تحقیر آید؛ چون: مردک، مردکه، زنک، زنکه،...

۸ـ اسم صوت:

واژکها و واژه های صوت در زبان پارسی دری به چند گونه وجود دارد؛ بدین گونه:

۱ـ عده یی از واژکهای اصوات برای بیان حالات هیجانی و ناگهانی آیند؛ از قبیل تعجب، تأسف . تحسین و تنبیه که در بخش واژکهای بسته نمونه های آن ذکر شده است.

۲ـ برخی از واژکهای اصوات به صورت واژکهای آزاد به کار برده شود؛ چون:خوشا، خرما ، دردا، زینهار، وااسف، ...

۳ـ بعضی از اصوات به گونهٔ اسم توسط انسان، حیوان و یا در طبیعت تولید می شود؛ این دسته اسمهای صوت در زبان پارسی دری به گونه های ذیل می آید:

الف ـ به تنهایی یا به شکل مکرر برای خواندن یا راندن جانوران ؛ چون: کش (کشه، کشی، کش، کش)، پشت، پشته، کوچی ، چخ، پشی، بی بی، توتو، ...

ب ـ مطلقاً تکرار یک واژه : غم غم، غرغر، پس پس، شرشر، ژغ ژغ، تک تک، غو غو، میومیو، غژ غژ، ترنگ ترنگ، ...

ج ـ تکرار یک واژه با تبدیل واکهٔ آن: ترق تروق، تیک تاک، شرپ شروپ ، ترپ تروپ، ...

د ـ تکرار عطفی با /و/ و ابدال واکهٔ واژه ، چون: تخ و توخ، تق و تق، ترنگ و ترونگ ، جرنگ و جرونگ، ...

هـ ـ تکرار عطفی با تبدیل واج اول واژهٔ نخست به واج/ پ/ در واژهٔ دوم ، مانند : چغ و پغ، ترق و پرق، قغ و پغ، ترنگ و پرنگ، ...

و ـ افزودن /اس/ در آخر واژهٔ ؛ چون : شرس، غرس، بخس ، ترنگس، شرنگس، ...

۹ـ اسم مبهم:

اسمهایی که تاکنون از آنها بحث کردیم دارای مسمی و مدلول صریح و آشکارا بوده اند و اما اسمی که مسمی و مدلول آن واضح و آشکار نباشد اسم مبهم گفته می شود. اسم مبهم یا به تنهایی به کار می رود؛ چون: کس (کس نمی داند)، کسی (کسی نیامد)، بعضی (بعضی می گویند)؛ و یا قبل از اسم

مبهم یکی از واژکهای معین کننده به کار می رود؛ از قبیل: هر ، همه ، هیچ، چه ، کدام ، مثلاً : هر کس، همه چیز، هیچ کدام ، چه چیز ، کدام جای، ...

حالت اسم (Noun Case) :

حالت اسم بیان نقش آن است در ارتباط به واژه های دیگر جمله، اسم در زبان دری دارای پنج حالت است و آن در برخی ازحالات دارای نشانهٔ واژکشناختی (مورفولوژیکی) نمی باشد؛ این است حالت های اسم:

۱ـ حالت فاعلی (Nominative Case)

حالتی است که اسم در جمله نهاد (مبتدا، مسندالیه) یا فاعل فعل واقع شده باشد و یا فعل به آن تعلق گیرد؛ اسم در زبان پارسی دری در حالت فاعلی کدام نشانهٔ مورفولوژیکی ندارد، بلکه این گونه حالت از موقعیت و ارتباط نحوی آن در جمله درک می شود؛ مانند : فرید رفت، شاگرد کتاب خواند، پیاله شکست ، ...

اینجا فرید، شاگرد و پیاله در حالت فاعلی قرار دارد.

۲ـ حالت مفعولی (Objectire case)

حالتی است که فعل فاعل راساً بالای آن واقع شده باشد. نشانهٔ نحوی حالت مفعولی اسم عبارت از پذیرش پسینهٔ / را / است در جمله ؛ مثلاً: فرید نامه را نوشت. و هرگاه پسینه به کار نرود. مفعول با فعل یک ترکیب فعلی را می سازد ؛ مثلاً بیان جملهٔ فوق به صورت فرید نامه نوشت= نامه نوشتن.

۳ـ حالت اضافی (Possesive case) :

حالتی است که اسم به اسم دیگر نسبت داده شود، نشانهٔ حالت اضافی اسم عبارت از پسوند اضافی است که به صورت کسره با واژه های مختوم به

همخوان آید؛ چون : کتاب فرید ، تابستان کابل، و به صورت /ی/ در واژه های مختوم به واکه ؛ مانند: آشنای فرید، بازوی فرید، خانه ی فرید. (خانهٔ فرید.) ؛ همچنان اسم در صورت موصوف شدن در ترکیب توصیفی همین حالت را دارا است و با همین گونه پسوند اضافت تبارز می کند؛ چون: شاگرد خوب، بانوی مهربان، خاله ی مهربان (خالهٔ مهربان).

۴ـ حالت متممی یا پیشینه یی (Dative case):

حالتی است که اسم با یکی از پیشینه ها به جمله ارتباط گیرد و همین پیشینه ها نشانهٔحالت متممی است ؛ مانند: شاگرد از دانشگاه آمد. کتاب را با پول نقد خرید.

اسم در این حالت بعضاً با حذف برخی از پیشینه ها به ویژه / به ، در / نیز می آید؛ مانند: شاگر به خانه آمد. (به خانه) ، فرید خانه است. (درخانه).

۵ـ حالت ندایی (Voeative case) :

حالتی است که اسم منادا واقع می گردد، در این صورت اسم یا پسوند ندا را می پذیرد؛ چون : جانا، پسرا، خدایا، ...

یا با نشانهٔ ندا در جلو آن به کار می رود؛ مثلاً : ای برادر، ای پسر، ...

و یا در اشعار غالباً به شکل /ایا/ می آید ؛ چون: «ایا نسیم سحر فتحنامه ها بردار».

دوم ـ صفت (Adjective):

صفت آن است که حالت و چگونه گی چیزی یا شخصی را نشان دهد یعنی صفت معنای اسم را مشخص تر ، آشکارتر و محدودتر می سازد؛ مثلاً :

وادی شاداب ، روز روشن، دشتهای سرسبز، شبهای دراز، مردم پر

ماجرا، طفل هوشمند.

صفت دارای این ویژه گیها است:

۱ـ معین کننده برای اسم است

۲ـ پسوند / ـ تر یا ـ ترین/ را می پذیرد.

۳ـ پسوند جمع را نمی پذیرد.

۴ـ می تواند به حیث قید به کار رود.

۵ـ پسوند نکره را نمی پذیرد.

صفت به گونه های زیر جدا می گردد:

۱ـ صفت عادی:

آن است که چگونه گی و حالت چیزی یا کسی را به طور مطلق و کلی بیان کند، بدون اینکه آن را در مقایسه قرار دهد یا درجه و اندازهٔ آن را نشان بدهد؛ مثلاً : خوب ، بد، سفید، خمار آلوده ،نیرومند، با هوش، ...

در صورت عادی این گونه صفت بعد از موصوف قرار می گیرد وموصوف با نشانهٔ افزایش و اضافت با صفت مرتبط گردد؛ چون دست توانا، آدم خوب، ... در این صورت هر گاه موصوف با واکه های /آ =ā/ ، /ا= a/ ، /و=o/ و /و=ū/ ختم شده باشد، در این حال نشانهٔ افزایش /ی/ می باشد؛ مانند: هوای خوب، خانه ی (خانهٔ) قشنگ، لیموی هندی، آلوی ترش.

هرگاه این ترکیب معکوس گردد یعنی صفت قبل از موصوف قرار گیرد، آنگاه نشانهٔ افزایش نیامده ترکیب توصیفی حیثیت واژهٔ مرکب را به خود بگیرد: چون : خوب آدم، سرو قد، سیاه چشم، خوش سخن، ...

۲ـ صفت مقایسی برتر (تفضیلی):

آن است که موصوف و یا موصوفها را با شخصی یا چیز دیگر و یا با اشخاص یا چیزهای دیگر مقایسه کند یعنی درجه و اندازهٔ موصوف یا موصوفها را نسبت به یک یا چند فرد همنوع نشان دهد و نشانهٔ آن / ـ تر/ است؛ مثلاً : بزرگتر ، داناتر ، سیاه تر ، نیرومندتر، ...

به طور نمونه اگر بگوییم: اتاق خوردتر ، یعنی یک اتاق نسبتاً خورد در برابر یک یا چند اتاق نسبتاً بزرگ و یا اتاقهای خورتر یعنی چند اتاق نسبتاً خورد در برابر اتاق یا اتاقهای بزرگتر و نظایر آن.

البته اینگونه صفت مانند صفت عادی بعد از موصوف دارای نشانهٔ افزایش (کسره ـ i) و یا /ی – yi/ می آید ؛ مثلاً: طفل شوختر ، خانه ی (خانهٔ) قشنگتر، هوای خوبتر، برگهای بزرگتر، ...

۳ـ صفت مقایسی برترین (عالی):

آن است که موصوف یا موصوفها را با همه افراد گروه مقایسه کند، یعنی که درجه و اندازهٔ موصوف یا موصوفها را نسبت به همه افراد همنوع نشان بدهد و نشانهٔ آن پسوند /- ترین/ باشد؛ مانند: بزرگترین، زیبا ترین، خوب ترین، ...

این گونه صفت همواره قبل ازموصوف می آید، به دو گونه:

نخست ـ با نشانهٔ افزایش (کسره ـ i) بیاید که در این صورت موصوف باید مفرد آید ؛ مثلاً : بهترین روز ، درازترین شب ، جوانترین نویسنده ، دلچسپ ترین واقعه.

توضیح اینکه : درازترین شب یعنی شب دراز نسبت به همه شبها. لایقترین شاگرد یعنی لایق نسبت به همه شاگردان، کوچکترین طفل که نمی توان

کوچکتر اطفال گفت.

از اینکه ترکیب نوع دوم این گونه صفت شباهتی به واژهٔ آمیخته و اسم دارد، از اینرو می توان آن را جمع بست و به مفهوم بیش از یک به کار برد؛ مثلاً : بهترین روزهای عمرش، ... یعنی چند یا چندین روز نسبتاً بهتر از دیگر روزهای عمرش، ...

۴ـ صفت پرسشی:

آن عده واژه های پرسش که پیش از اسم در جملهٔ پرسشی می آیند وجواب آنها صفت می باشد صفت پرسشی گفته می شوند؛ از قبیل : چگونه ، چطور، چسان و نظایر آن؛ چگونه کتاب ؟ کتاب خوب،

کتاب سودمند، کتاب دلچسپ، ...

چطور آدم؟ آدم خراب، آدم شریف، آدم مضر، آدم بیباک.

چسان شب؟ شب سیاه، شب دراز، شب دلگیر ، شب خوش.

۵ـ صفت نسبتی:

آن است که کسی یا چیزی را بدان نسبت بدهد، صفت نسبتی در زبان پارسی دری دارای پسوند های ذیل می باشد:

الف ـ / ی ـ ī / و الومورفها یا شکلهای دگرگون آن:

پسوند / ی ـ ī / با اسمهای مختوم به همخوان ؛ چون بلخی، سنگی، چوبی، آهنی، ...

والومورفهای آن عبارت است از / یی ، ـ وی ، ـ گی / بدین گونه:

پسوند/ ـ یی / با اسمهای مختوم به واکهٔ / آ = ā ، و = o ، و = ū/ مثال : آسیایی ، طلایی ،خرمایی ، ...

لیمویی،رادیویی، ...

جادویی، آهویی، ...

بعضی اسمهای مختوم به واکهٔ / هـ = a/ نیز با این پسوند آیند ؛ چون: فاخته یی ، قهوه یی، پنبه یی، ...

پسوند / ـ وی/ با برخی از اسمهای مختوم به واکهٔ / آ = a = الف مقصوره ، هـ = a ، ی = ī / مثال:

معنی : معنوی ، موسی : موسوی ، مولا: مولوی، ...

هسته وی ، بیضه وی ، کره وی ، دایره ی گنجه وی، ...

غزنی : غزنوی ،دهلی: دهلوی ، ...

پسوند / - گی/ در برخی از اسمهای مختوم به واکهٔ / هـ = a : ؛ چون: خانه: خانه گی ، میمنه: میمنه گی، ...

البته با آمدن پسوند نسبتی / - ی / در برخی از واژه ها تغییراتی روی می دهد از اینگونه : کمش؛ مثلا: کوفه ـ کوفی ، مکه ـ مکی، بصره ـ بصری، مدینه ـ مدنی، بخارا ـ بخاری ، ...

ـ افزایش :مثلاً : مرو ـ مروزی ، ری ـ رازی، جسم ـ جسمانی، تحت ـ تحتانی ، فوق ـ فوقانی، روح ـ روحانی، ...

ب ـ / هـ ـ a/ مثال: یکساله، سه ماه، دو روزه، دامنه، چرخه ، سرخه، سبزه،...

ج ـ / ـ ین/ ؛ مثلاً : زرین ، سیمین ، بلورین، غمین، ...

د ـ / ینه / ؛ مانند: سیمینه ، پشمینه، ...

هـ / ـ آنه/ ؛ مثال: طفلانه، زنانه، مردانه، عاشقانه، روزانه، سالانه، ماهانه، ...

و ـ / گانه/ ؛ چون: دوگانه، پنجگانه، یگانه، (یک گانه).

۶ـ صفت فاعلی:

آن است که کنندهٔ کار را بشناساند؛ در زبان پارسی دری صفت فاعلی دارای پسوند های زیر می باشد:

۱ـ / انده/ : با ریشهٔ حال فعل ؛ چون نویسنده، بیننده، پرنده، ...

۲ـ /آ/ : با ریشهٔ حال فعل؛ مانند: شنوا ، بینا، گویا،...

۳ـ /آن/ : با ریشهٔحال فعل ؛ مثلاً : روان ، خندان، دوان، ...

۴ـ /آر/ : با ریشهٔ ماضی و حال فعل؛ چون: خریدار، خواستار، پرستار، ...

۵ـ /گار/ : با ریشهٔ ماضی و حال و اسم ؛ مانند پروردگار، خواستگار، آموزگار، ستمگار، ...

۶ـ /گر/ : با اسم ؛ مثلاً؛ مسگر ، آهنگر، چرمگر، دادگر، ستمگر، ...

همچنان صفت فاعلی آمیخته در زبان دری فراوان وجود دارد؛ بدین گونه: (اسم + ریشهٔ حال) ؛ مثلاً: دانش آموز، سخن دان، سخن پرور، رنجبر و نظایر آن.

۷ـ صفت مفعولی:

آن است که مفعول را بشناساند ؛ در زبان پارسی دری صفت مفعولی از ریشهٔ ماضی با پسوند / ـ ه / ساخته می شود؛ چون: شکسته ، پرورده ، کشته، ... صفت مفعولی هم همچو صفت بعد از اسم دارای نشانهٔ افزایش قرار می گیرد؛

مانند : دل شکسته، حیوان کشته ، سخن گفته، گل شکفته و غیره.

صفت مفعولی اصلاً به شکل «ریشهٔ ماضی + / ـ ه/ + شده فعل معاون» بوده است که به غرض اختصار فعل معاون آن حذف شده است. همچنان بعضاً

واژهٔ دیگری در جلو صفت مفعولی آمده صفت آمیخته از این نوع را می سازد؛ مانند: رنگ رفته ، خون گشته، دست خورده، دلزده ، دل سوخته ، نو رسیده، بزرگزاده،نیم سوخته، ...

این گونه صفت مفعولی آمیخه ، به شکل مقلوب هم به کار برده می شود ؛ مانند: پریده رنگ، گرفته خاطر، آشفته حال.

صفت مفعولی آمیخته همچنین از ترکیب کدام کلمهٔ دیگر با ریشهٔ حال ساخته می شود؛ مثلاً : پای مال، دست پرور، دستگیر (دستگیرشده، گرفتار) دست چین، نیم جوش، ...

سوم ـ ضمیر (Pronoun)

ضمیر جانشین اسم می گردد که پیشتر ذکرش در کلام آمده باشد، آن اسم را مرجع ضمیر می گویند؛ وظیفهٔ ضمیر جلوگیری از تکرار اسم است در سخن، زیرا تکرار واژه موجب نارسایی و ضعف کلام می گردد.

ضمیر در زبان پارسی دری سه گونه است : ضمیر شخصی ، ضمیر مشترک وضمیر اشاره:

۱ـ ضمیر شخصی (Personal Pronoun) :

آن است که جانشین اسم انسان گردد، از اینکه اینگونه ضمیر نمودار شخص چه مفرد و چه جمع می باشد ، بنابر آن تعداد آن به شش می رسد:

من : اول شخص مفرد. ما: اول شخص جمع (متکلم مع الغیر)

تو : دوم شخص مفرد شما: دوم شخص جمع

او (وی) : سوم شخص مفرد ایشان: (آنان ، آنها) سوم شخص جمع.

ضمایر شخصی یا فاعلی می باشد یا مفعولی و یا اضافی.

الف ـ ضمیرهای شخصی فاعلی: قبل از فعل در جای فاعل قرار گرفته می باشند؛

چون: من خواندم ، ما خواندیم ، تو خواندی ، شما خواندید، او خواند، ...

ب ـ ضمیرهای شخصی مفعولی: با فعل متعددی به جای مفعول قرار گرفته می باشند؛ چون : مرا گفت، ما را گفت، ترا گفت، شما را گفت، ...

دیده می شود که در اینگونه ضمیرها با آمدن پسینه از من (ن) و از تو (و) کم می شود.

ج ـ ضمیرهای شخصی اضافی: که بعد از اسم دارای نشانهٔ افزایش به حیث مضاف الیه واقع گردد؛ چون: کتاب من ، کتاب ما، کتاب تو، کتاب شما، کتاب او، ...

ضمیرهای شخصی جمع (ما ، شما) نباید دوباره جمع گردد، زیرا جمع الجمع در زبان پارسی دری وجود ندارد؛ جز در آنجا که سخن از چند گروه در میان باشد و آنگاه در حقیقت (مایان) و شمایان) بیانگر دسته های مختلف می باشد؛ چنانکه در مثنوی مولوی بلخی آمده است:

چینیان گفتند ما نقاشتر   رومیان گفتند ما را کر وفر

گفت سلطان امتحان خواهم در این   کز شماها کیست در دعوی گزین

سالها دفع بلاها کرده ایم   و هم حیران ز آنچه ماها کرده ایم

۲ـ ضمیر مشترک (Reflexive Pronoun)

ضمیر مشترک هم به جای اسم به کار می رود،از اینکه این ضمیر برای اول شخص، دوم شخص و سوم شخص، مفرد وجمع یکسان می آید ضمیر مشترک گفته می شود.

ضمیرهای مشترک در زبان پارسی دری عبارت اند از: خود، خویش و خویشتن؛ از جمله ضمیر مشترک (خود) مورد استعمال بیشتر دارد، هم در نهاد و هم در گزاره به کار می رود و با ارتباط به فعل معنای تأکید را نیز می رساند.

ضمیر مشترک در ترکیب به گونه های مختلف می آید ؛ مثلاً:

خود گفتم ، خود گفتیم، خود گفتی، خود گفتید، ...

خودم گفتم ، خود ما گفتیم، خودت گفتی، خود تان گفتید، ...

من خود گفتم، ما خود گفتیم، تو خود گفتی ، شما خود گفتید، ...

خود من گفتم، خود ما گفتیم، خود تو گفتی، خود شما گفتید، ...

البته ضمیرهای مشترک (خویش) و (خویشتن) استعمال کمتر داشته به تنهایی و بدون ضمیر شخصی و پسوند ضمیری (شناسه) به کار می روند ، این ضمیرها غالباً در گزاره می آیند؛ چون : کتاب خویش را گرفت، خویشتن را ملامت کرد.

۳ـ ضمیر اشاره (Demonstrative Pronoun)

ضمیر اشاره نیز جانشین اسم می گردد ، در زبان دری ضمیرهای اشاره عبارت اند از (این، آن) برای مفرد، (اینان ، آنان ،اینها، آنها) برای جمع؛ مثال: با دوست و دشمن طریق مدارا پیش گیر چه این را دشمنی کاهد و آن را دوستی افزاید».

در اینجا (این) ضمیر است به جای دشمن و (آن) ضمیر است به جای دوست.

مثال دیگر:

صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود   تا اختیار کردی از آن این طریق را
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد زموج   واین جهد میکند که بگیرد غریق را

اینجا نیز (آن واین) در فرد آخر ضمیر اند وبه جای عالم وعابد به کار رفته اند.

البته اگر (این و آن)در ترکیب قبل از اسم و متعلق به آن ذکر گردد، اسم اشاره و مٌعین کننده گفته شود نه ضمیر؛ چون : این جوان دانش آموز است، آن خانه از اوست؛ این و آن در واژه های شب ، روز ،سال به شکل واژک /ام ـ / همچو پیشوند آمده اند ؛ چون : امشب ، امروز ، امسال.

چهارم ـ عدد (Numeral):

عدد واژه یی است که شمارهٔ اشخاص و اشیاء را تعیین می کند،اشخاص و اشیایی که شماره واندازهٔ آنها معین می گردد، معدود گفته می شوند.

چون: دو قلم ، بیست شاگرد و امثال آن.

اینجا قلم وشاگرد معدوداند؛ عدد چهارگونه است: عدد اصلی، عدد توصیفی ، عدد توزیعی و عدد کسری.

۱ـ عدد اصلی:

عدد اصلی عبارت است از: یک ، دو ، پنج ، پنجاه، صد، هزار، ...

اساساً عدد اصلی بسیار کم و محدود و عبارت است از : ۱ تا ۱۰ـ ۲۰ ـ ۳۰ ـ ۴۰ ـ ۵۰ ـ۶۰ ـ ۷۰ ـ ۸۰ ـ ۹۰ ـ ۱۰۰ ـ ۱۰۰۰ ـ ملیون ـ ملیارد ـ همچنان لک وندرتاً کرور.

باقی اعداد اصلی از ترکیب همین اعداد ذکر شده شناخته می شوند،اعداد اصلی به صورت عادی در جلو معدود می آید،گاهی هم میان عدد و معدود واژکهای معین کننده قرار می گیرد؛ مثلاً : پنج دانه قلم، دو جلد کتاب، دو تا

نان، ده تن ورزشکار، ... (دانه، جلد،تا، تن معین کننده).

اما در بعضی موارد استعمال معین کننده ها حتمی است آنگاه که معدود قابل وزن و اندازه باشد؛ چون: هشت سیر آرد،سه کیلو بوره ، پنج متر تکه، دو بوتل شربت، ... (سیر، کیلو، متر، بوتل معین کننده) .

۲ـ عدد وصفی:

عدد وصفی نمایشگر درجه و مرتبهٔ معدود یا موصوف می باشد؛ عدد وصفی دارای پسوند های ذیل می باشد:

الفـ / ـ ام/ با اعداد مختوم به همخوان می آید؛ مثلاً یکم ، دهم، بیستم، ... اگر عدد مختوم به واکهٔ / ū/ و /i/ یعنی (/و/ معروف و کسره/ باشد با پسوند وصفی/ ـ و م/ می آید؛ چون : دوم ، سوم ،... و عدد سی که مختوم به واکه / ī- ی معروف / است،با پسوند / یم/ می آید . مثلا: سی یم.

این گونه اعداد مانند صفت عادی پس از معدود (موصوف) آید، چون روز دهم، بخش پنجم ، سال سوم، ...

ب ـ / ـ امین/ با اعداد مختوم به همخوان می آید ؛ چون: پنجمین، دهمین، بیستمین، ...

با اعداد مختوم به واکهٔ / ū ـ واو معروف/ و / i یعنی کسره ، با پسوند / ـ ومین/ آید. چون: دومین ، سومین ، و هرگاه مختوم به واکه / ī یعنی یای معروف/ باشد با پسوند / یمین/ آید ، چون سی یمین.

این عدد مانند صفت برترین قبل از معدود (موصوف) قرار گیرد؛ مانند: پنجمین سال ، چهارمین جلسه ، دومین مرحله، ...

ج ـ / ـ ین / با اعدادنخست،اول و همچنان آخر و آغاز می آید؛ مانند: اولین ،

نخستین ، آخرین ، آغازین، ...

این اعداد نیز در جلو معدود خود واقع شود؛ چون : نخستین سال ، آخرین مرحله، آغازین دوره، ...

۳ـ عدد توزیعی:

که تقسیم معدود را به بخشهای مساوی نشان می دهد و از تکرار اعداد اصلی ساخته می شود؛ مثلاً : دو دو ، پنج پنج ، هفت هفت و نظایر آن،

اعداد توزیعی در زبان پارسی دری به چند گونه گفته می شود ؛ بدین قسم:

به هر کدام دو دو هزار رسید.

به هر کدام دو هزاری رسید.

همچنان: (دو دو تا) و یا (دو تایی).

(دو دو دانه) یا (دو دانه یی).

به همین گونه : کتابها را بیست بیست افغانی خرید.

و یا :کتابها را بیستی خرید.

۴ـ عدد کسری:

آن است که جزئی از عدد اصلی را نشان می دهد؛ این گونه عدد در زبان پارسی دری به چند صورت گفته می شود؛ بدین قرار:

ـ پنج یک (یک بر پنج)، شش یک (در محاوره ششک)

ـ هشت یک (در محاوره هشتک)، چار یک (چارک)

ـ یک پنجم، یک ششم، یک چهارم، دو سوم ،سه چهارم،

ـ یک بر پنج ، سه بر چهار ، پنج بر هشت/ .. ..

قیود (Adverbs):

قید واژه یی است که معنای فعل را در جمله مشخص و معین می کند، زیرا فعل در جمله دارای معنای نامشخص و نامحدود می باشد؛ البته بدین علت که فعل بر موضوعات و نکات زیاد در ارتباط است؛ مثلاً : محل وقوع ، وقت وقوع ، نوعیت وقوع ، علت وقوع ، چرایی و چگونه گی وقوع ، کمیت وقوع و امثال آن.

پس واژک و واژه یی که این نکات مرتبط به فعل را در جمله توضیح می دهد و معنای فعل را در این زمینه ها آشکارا می سازد، همانا قید است، از آنرو قید از نگاه معنی به انواع زیر جدا می گردد:

۱ـ قید مکان: که محل وقوع فعل را توضیح می کند؛ چون: اینجا ، آنجا، بالا ، پایین، درون، بیرون، پس ، پیش، راست و چپ، ...

۲ـ قید زمان:که وقت وقوع فعل را نشان می دهد، مثلاً: دیروز، دیشب، امروز، امسال، پارسال، دیروز، حالا، فردا و غیره.

۳ـ قید مقدار که وضع وقوع فعل را از نگاه کمیت و اندازه نشان می دهد؛ مثلاً بسیار، فراوان ، کم، بیشتر ، اندک، ذره ذره، قطره قطره،...

۴ـ قید چگونه گی که حالت وقوع فعل را بیان می کند؛ مانند: آهسته، زود زود، آهسته آهسته ، دوان ، خندان، گروه گروه، یکباره.

۵ ـ قید تأکید که معنای فعل را شدت دهد و آن را مؤکد گرداند ، چون : همانا ، هر آیینه ، به درستی ، البته ، حتماً ، ضرور ، بی گمان ، بدون شک و امثال آن.

۶ـ قید پرسشی که در مورد استفهام و پرسش با ارتباط به فعل به کار می رود؛

مثلاً : چند ، چقدر، چطور، کجا ، کی، چرا؟ ...

۷ـ قید شک که بر گمان و عدم ایقان در زمینه دلالت کند؛ مانند شاید، گویا،گویی، ممکن، احتمالاً، ...

۸ـ قید نفی ک عدم وقوع فعل را تایید کند؛ مانند:هیچ ،هرگز، به کلی،ابداً، ...

۹ـ قید تمنا که در زمینهٔ خواهش و آرزو با ارتباط به فعل به کار می رود. مانند: کاش، ای کاش، کاشکی، آیا بود، چه بودی ،چه می شد؛ مانند: «آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند» ، «اگر در دم یکی بودی چه بودی»، اگر درد دل می شنیدی چه می شد» ، ...

۱۰ـ قید نتیجه ، که نتیجهٔ عمل را بنماید؛ مانند: سرانجام ، عاقبت ، بالاخره، ...

باید گفت که فعل در جمله می تواند یک قید داشته باشد و یا بیشتر ؛ مثلا: حمید دیروز صبح شتابان اینجا آمد.

در این جمله دیروز ، صبح، شتابان، اینجا قید می باشد.

همچنان در زبان پارسی دری بعضاً حتی عبارت نیز به حیث قید، اجرای وظیفه می کند، به حیث مثال: احمد دیرتر از همه رفقا اینجا رسید، حمید سراپا وحشت زده گفت.

اینجا (دیرتر از همه رفقا) و (سراپا وحشت زده) عباراتی اند که قید واقع شده اند. گذشته از این گونه قیدها که در فوق ذکر شد، انواع دیگر قید نیز در زبان پارسی دری قابل تشخیص و بررسی می باشد؛ از قبیل قید استثناء ، قید ایجاب، قید شرط، قید علت، و غیره که می توان آنها را بر شمردو تفسیر کرد.

فعلیه ها یا گروه فعل (Verbgroup) :

فعل واژه یی است که دلالت می کند به انجام کاری یا بروز حالتی در یک زمان معین؛ مثلاً حمید نوشت ، اکرم می رود ،پروین خواهد آمد. پرویز بیمار شد، پیاله شکست، در تابستان روزها دراز می شود، هوا گرم است، کتاب را بیار! ، ...

فعل مفهوم گسترده یی داشته موضوعات گونه گونی را در بر دارد؛ چنانکه به انجام کار، حدوث حالتی دلالت می کند ، به شخص معین و به زمان مشخص ارتباط می گیرد ، به ریشه های ویژه تعلق داشته ساخت و طرز کاربرد به خصوص را دارا می باشد؛ همین گونه فعلها وجه و صورت اشتقاق مختص به خود را دارند و نیز از نگاه روابط معنوی با اجزای دیگر سخن قابل تحقیق و بررسی می باشند. زیرا فعل جزء عمده و مهم سخن است، جزئی که بدون آن جمله ناتمام و حتی فعل به تنهایی بعضاً یک جمله می تواند بود.

۱ـ ریشهٔ فعل (Verbstem) :

ریشه به کلمه یی گفته می شود که وند به آن بچسپد و بدین صورت واژه های جدید ساخته شود؛ ریشه نه تنها در زمینهٔ فعل بلکه در مورد اسمیه ها نیز قابل مطالعه و تحقیق می باشد، چنانچه اسمهای ترکیبی همه دارای ریشه و وند می باشند؛ مثلاً هنرمند، همدم ، ستمگار ،باغبان، ناکام و نظایر آن .

در اینجا هنر، دم، ستم، باغ و کام ، همه اسم و ریشه اند و (مند، هم، گار، بان، نا) وند می باشند.

البته مفهوم وصورت ریشه واقعیت نسبی دارد ، چه ریشه هایی که دارای چندین وند باشند، وندهایی که قبل از وند آخری با آن چسپیده ، جمعاً ریشه

شمرده می شود ؛ مثلاً در واژه های :

هنرمندیها و ناکامیها و نظایر آن نسبت به وند آخری واژه های هنرمندی ،و ناکامی ریشه بوده و / ـ ها/ وند گفته می شود.

در زبان پارسی دری اساساً دو ریشهٔ برای فعل ها موجود است: نخست ـ فعل امر بدون پیشوند تأکیدی / ب ـ / ریشه حال گفته می شود ؛ مثلاً : خور، نویس، پوش، رو، گوی، ... و اینها همه فعلهای امر و ریشه اند که با آمدن وندهای تصریفی از آنها همه فعلهای حال ساخته می شود؛ همچنان بعضی اسمها نیز از آن تشکیل می گردند؛ مانند: رو- روان، رو ـ روش، کن ـ کنش، واکنش، نویس ـ نویسنده؛ شنو ـ شنونده، شنوا، ...

دوم ـ فعل ماضی مطلق سوم شخص مفرد که ریشهٔ ماضی گفته می شود، مثلاً گفت، خورد،نوشت، دید و غیره که از این ریشه ها با آمدن وندها فعلهای ماضی ساخته می شود؛ مثلاً : گفت ـ می گفت، می گفتند، ...

خورد- خورده اند، می خورد، ...

همچنان بعضی اسمها نیز از این ریشه ساخته می شود ؛ مثلاً خرید- خریدار، خرنده ؛ گفت ـ گفتار، ...

باید گفت که مصدر به اصطلاح قدیم یعنی اسم فعل نیز از ریشهٔ ماضی ساخته می شود، آنهم با افزودن / ـ ان/ در آخر ریشه ؛ مثلاً : رفت ـ رفتن؛ زد- زدن ؛ خورد ـ خوردن ؛ نوشت ـ نوشتن، ... بنابران به اصطلاح مصدر جای صدور فعل ها نه ، بلکه واژهٔ مشتق است و نام کاری است که قابل انجام می باشد ، از آنرو باید آن را اسم فعل گفت نه مصدر.

اسم فعلها در زبان پارسی دری:

اسم فعل به واژه هایی گفته می شود که دلالت بر کار می کند،یعنی نام کار می باشد ، اما زمانه و شخص از آن معلوم نه می شود. اسم فعلها در زبان پارسی دری اینگونه ساخته می شود:

۱ـ از پسوند / ـ ان/ با ریشهٔ ماضی: رفت ـ رفتن ـ دید ـدیدن ، خواند ـ خواندن، ...

۲ـ از آمدن پسوند / ـ اش/ با ریشهٔحال: رو ـ روش، دو ـ دوش، ...

۳ـ از آمدن پسوند / ـ ه/ با ریشهٔحال:خند‌ـخنده، نال ـ ناله، ...

۴ـ از آمدن پسوند / ـ ی / والومورف آن / ـ یی/ و / ـ گی/ با اسمیه ها : چون: مردی ، پادشاهی، بخاری، پارسایی، دانایی، بنده گی، زنده گی، ...

۵ـ از آمدن پسوند / - یت/ در آخر اسم: آدمیت ، انسانیت، بشریت، ...

۶ـ از ترکیب ریشهٔ حال با فعل نهی: کشمکش، دار مدار، ...

۷ ـ از ترکیب اسم با ریشهٔ حال : دسترس ، پایمال ،...

۸ ـ از ترکیب اسم و قید با ریشهٔ ماضی : گلگشت ، پیشرفت ، ...

۹ـ از ترکیب دو ریشهٔ حال یا دو ریشهٔ ماضی به صورت عطفی: سوز و گداز، گیرو دار، داد و گرفت، آمد و رفت، ...

۱۰ـ از ترکیب ریشهٔ ماضی با ریشهٔ حال به صورت عطفی ؛ مانند : گفت و گو (گفتگو) ، جست و جو (جستجو).

باید گفت که ریشه های فعل بعضاً ساده و بعضاً هم ترکیبی (ساخته و آمیخته) می باشد و از این نگاه ریشه های فعل را به سه گتگوری می توان تقسیم کرد:

۱ـ ریشه هایی که حال و ماضی آن هر دو ساده و از هم متفاوت می نماید اگر چه هر دو در اساس از یک ماده ساخته شده اند؛ مثلاً:

گوی ـ گفت، ساز ـ ساخت، شوی ـ شست، ...

۲ـ ریشه هایی که ماضی آن از حال ساخته می شود، آنهم از آمدن پسوندهایی با ریشهٔ حال ، بدین گونه :

الف ـ با پسوند / ـ د/ : خوان ـ خواند، خور ـ خورد، آور ـ آورد، گشا ـ گشاد، ...

ب ـ با پسوند / ـ ت / : باف ـ بافت ، شگاف ـ شگافت، ...

ج ـ با پسوند / ـ آد/ : افت ، افتاد، ایست ـایستاد ،نه ـ نهاد، ...

د ـ با پسوند / ـ ید/ : در ـ درید، بر ـ برید، بوس ـ بوسید، سای ـ سایید، ...

۳ـ ریشه هایی که حال و ماضی آن هر دو مرکب باشد، البته جزء دوم این گونه ریشه ها را غالباً ریشهٔ ساده تشکیل می دهد از قبیل : ده ـ داد، کن ـ کرد، شو ـ شد،گرد ـ گردید، گشت، مثال:

سرده ـ سرداد، خبر ده ـ خبرداد، رم ده ـ رم داد، بیدار شو ـ بیدار شد، کار کن ـ کار کرد ، وعده کن ـ وعده کرد، باز گرد ـ بازگردید، بازگشت، ...

۲ـ اشخاص فعل:

هر فعل از خود فاعل دارد که کار یا حالت بدو نسبت داده می شود و فاعل اگر خود گوینده باشد ، آن را اول شخص و اگر شنونده باشد دوم شخص و هر گاه دیگر کسی باشد سوم شخص گفته می شود.

از اینکه در زبان پارسی دری تنها صیغه (ساخت) مفرد و جمع است و تثنیه وجود ندارد وهم مذکر و مؤنث و یا مستوی (مخنث) در آن یکسان است.بنابران فعل در این زبان با در نظر داشت مفرد و جمع به شش شخص ارتباط می گیرد،

بدین گونه:

اول شخص ـ مفرد و جمع

دوم شخص ـ مفرد و جمع

سوم شخص ـ مفرد و جمع

باید گفت که در این زمیه اساس همان ریشه های فعل است و با آمدن پسوند های تصریفی فعلی، ساخت همه اشخاص فعل تکمیل می گردد. یعنی که نمودار شخص در افعال پسوند های تصریفی (شناسه ها) می باشد، مثال:

	مفرد	جمع
سوم شخص	نوشت	نوشتند
دوم شخص	نوشتی	نوشتید
اول شخص	نوشتم	نوشتیم

۳ـ وجوه فعل = (Moods) :

فعل نظر به اقتضای کلام،شکل وصورتهای گونه گونی را به خود می گیرد، بنابران از نگاه طرز و صورت بیان به انواع مختلف تقسیم می شود که از جمله پنج وجه (mood) آن عمده و مهم می باشد: اخباری ، امری ، التزامی ، مصدری ووصفی.

الف ـ وجه اخباری:

فعل در این صورت به کردن یا شدن کاری و یا نسبت دادن حالتی دلالت می کند و از وقوع حادثه خبر می دهد؛ مثلا: حمید به سفر رفت.

محمود کامیاب شد، امروز هوا گرم است،

ب ـ وجه امری:

فعل در این صورت کردن و نکردن کاری را به طریق خواهش و استدعا بیان می کند ، یعنی فعل در وجه امری فرمودن به کاری و یا منع کردن از کاری را ارائه می دارد؛ مثلاً : پیش برو، ایستاد شو، بیا ، میا، ...

ج ـ وجه التزامی:

فعل در این صورت انجام کاری را به طور شک و تردید بیان می کند، یعنی دلالت فعل در این وجه قطعی نه بلکه غیر یقینی می باشد؛ مانند: ناصر به سفر رفته باشد، ممکن فردا برویم، ...

دـ وجه مصدری (اسم فعلی) فعل:

فعل در این صورت به شکل اسم فعل و یا ریشهٔماضی که آنهم معنای اسم فعل را می دهد می آید؛ غالباً در این وجه قبل از فعل ، فعلهای معاون از قبیل؛ باید، توان ، میتوان ، توانست ، شاید ، یارد، یارست ، خواهد ، خواست، داند ، دانست و چند تای دیگرآورده می شود که بعضی معنای تأکیدی و برخی هم مفهوم احتمال را می رساند ؛ مانند: باید گفت،باید گفتن، شایدآمد ، خواهد رفت ، خواست آمدن ، نیارد گفتن ، نیارست آمد، ...

هـ وجه وصفی:

فعل در این صورت علاوه بر بیان انجام کاری،حالت و چگونه گی وقوع فعل و یا وضعیت فاعل را نشان می دهد ، غالباً این گونه فعل در جملهٔ آمیخته و در فقرهٔتابع می آید، در حالیکه فاعل یکی می باشد، مثلاً : حمید خندیده داخل اتاق شد. پروین نزدیک پنجره نشسته مطالعه کرد.

اینجا (خندیده و (نشسته) فعل وصفی بوده وضعیت حمید را هنگام داخل

شدن و حالت مطالعه کردن پروین را نشان می دهد؛ البته پس از فعل وصفی به کار بردن / و/ عطف نادرست باشد.

۴ـ جنبه های معنوی فعل:

فعل در زبان پارسی دری از نگاه معنی به گذرا (متعدی) و ناگذرا (لازمی) جدا می شود، از اینکه این جنبه در ساختمان جمله از لحاظ امکان و عدم امکان ذکر مفعول ونیز از لحاظ تشکیل بعضی از افعال گذرا با پسوندهای خاص آن اهمیت زیاد دارد، از آنرو تحقیق و درک این موضوع ضروری می باشد؛ فعلها یا گذرا (متعدی) می باشند یا نگذرا (لازمی).

الف ـ فعل گذرا: آن است که علاوه بر فاعل در جمله مفعول نیز بخواهد، خواه مفعول آن ذکر گردد و یا نگردد ؛ مثلاً : ناصر نوشت.

ناصر نامه را نوشت. پروین گفت: پروین او را گفت.

اینجا فعل نوشت و گفت از جملهٔ فعلهای گذرا است. پس هر فعل که بتواند با پسینهٔ / را/ بیایدگذرا است و یا هر فعلی که به سوال کدام کس یا کدام چیز جواب بدهد. فعل گذرا است ؛ مثلاً : احمد خواند، چه چیز را ؟ کتاب را، یعنی احمد کتاب را خواند. احمد دید. کدام کس را؟ محمود را ، یعنی احمد محمود را دید.

ب ـ فعل ناگذرا : آن است که تنها به فاعل تمام شده مفعول نخواهد ؛ مثلاً : پروین رفت، پرویز آمد.

بدین معنی که فعل ناگذرا با پسینهٔ /را/ نمی تواند به کار رود.

و به سوال چه چیز را ؟ و کدام کس را ؟ جواب نمی دهد.

بلکه متعلقات فعل ناگذرا د رجمله با پیشینه ها (از، به ، در، با ، بر،تا، ...) به

فعل مرتبط می گردد؛ مانند : پروین به خانه رفت، پرویز از دانشگاه آمد.

ج ـ فعل مشترک: برخی از فعلها به هر دو صورت یعنی ناگذرا و گذرا استعمال شده می تواند ؛ این فعلها را افعال مشترک می گویند. مثلاً فعلهای : شکست،ریخت، سوخت.

چنانکه اگر به شکل ناگذرا گفته شود این جمله ها به کار می رود: پیاله شکست، چای ریخت، دست سوخت.

و هر گاه به شکل گذرا استعمال شوند،گفته می شود:

پروین پیاله را شکست. پرویز چای را ریخت. چای دست را سوخت.

در زبان پارسی دری می توان فعلهای ناگذرا را با به کار بردن پسوندهای /آند/ و / آنید/ همراه با ریشهٔ حال و ماضی، گذرا ساخت؛

مانند: دو ـ دواند، گریخت ـ گریختاند. سوخت ـ سوختاند، سوز ـسوزانید، خندـ خنداند، خندانید، ...

۵ـ صیغه (ساخت) فعل:

فعل از این نگاه به معلوم (active) و مجهول (Passiv) و نیز به مثبت (Positive) و منفی (Negative) جدا می شود.

الف ـ فعل معلوم و مجهول :

فعل معلوم (active) آن است که فاعل آن معین و آشکارا باشد. یعنی فعل به فاعل نسبت داده شده باشد. به سخن دیگر فاعل فعل معلوم و در عین حال نهاد جمله هم باشد، فعل گذرا و ناگذرا هر دو به صورت معلوم می توانند آمد؛ مثلاً پروین آمد، ناصر کتاب را آورد.

در اینجا فعل آمد و آورد به فاعل نسبت داده شده و معلوم می باشند.

و فعل مجهول Passive آن است که فاعلش معین و آشکارا نباشد و فعل به مفعول نسبت داده شده باشد ،یعنی فاعل فعل مجهول ذکر نشده به جای آن مفعول نهاد جمله را تشکیل می دهد؛ مثلاً : آهنگ خوانده شد. آهنگ شنیده می شود.

آهنگ اصلاً مفعول است اما اینجا نهاد جمله بوده نایب فاعل گفته می شود، و فعل خواند و شنید فعل گذرا باشد؛ بنابران فعل مجهول ویژهٔ فعلهای گذرا می باشد.

در نتیجه می توان گفت که فعلهای گذرا دو نوع گردان داشته می باشد:

یکی گردان معلوم و دیگر گردان مجهول که در زمانهٔ ماضی از صورت مفعولی فعل همراه با (شد) و مشتقات آن به حیث فعل معاون ساخته می شود؛

ماضی مطلق ـ گفته شد، گفته شدند، ...

ماضی قریب گفته شده است، گفته شده اند،

ماضی بعید ـ گفته شده بود، گفته شده بودند، ...

ماضی التزامی ـ گفته شده باشد ،گفته شده باشند

ماضی استمراری ـ گفته می شد، گفته می شدند، ...

و در زمان حال ساخت مجهول از صورت مفعولی فعل همراه با / شو/ و مشتقات آن به حیث فعل معاون ساخته می شود با مانند:

حال مطلق و استمراری ـ گفته می شود ، گفته می شوند، ...

حال التزامی ـ گفته شود ، گفته شوند، ...

و فعل مستقبل مجهول نیز از صورت مفعولی فعل و ریشهٔ /خواه/ با مشتقات آن و / شد/ به حیث معاون فعل ساخته می شود؛ مثلاً:

گفته خواهد شد، گفته خواهند شد.

باید گفت که فعلهای گذرا گر چه غالباً دارای ساخت مجهول می باشند، اما گردان مجهول برخی از آن کامل و برخی دیگر ناقص می باشد؛ مثلاً : فعل گذرای (گفت) گردان کامل مجهول دارد، بدین گونه : گفته شد ، گفته شدند، گفته شدی ، گفته شدید ، گفته شدم ، گفته شدیم . اما فعل (نوشت) گذرا و مجهول آن ناقص است. بدین گونه می توان گفت: نوشته شد، نوشته شدند و اما نمی توان گفت : نوشته شدی ، نوشته شدید، ...

ب ـ فعل مثبت و منفی

فعل مثبت (Positive) آن است که انجام کار و یا نسبت دادن حالتی را به طور ثبوتی و ایجابی بیان کند یعنی که فعل از فاعل به ظهور رسیده می باشد؛ چون: پروین نامه را نوشت ، پرویز آهنگ را خواند ، برف هوا را سرد ساخت.

و فعل منفی (Negative) آن است که انجام کاری و یا نسبت دادن حالتی را به طریق سلبی و نفی بیان کند،یعنی که فعل از فاعل به ظهور نرسیده باشد؛ مانند: پروین آهنگ را نخواند، پرویز نامه را ننوشت، ...

البته نشانهٔ فعل منفی پیشوند/ نه ـ / نفی است که بر سر فعل می پیوندد؛ چون نگفت، نمی خواند،نخواهد خواند، ... بدین گونه هر فعل مثبت در برابر خود صورت منفی هم می دارد.

۶ـ زمانهٔ فعل

فعل از نگاه زمان سه گونه است یعنی وقوع فعل یا حدوث حالتی به سه زمانه تعلق می گیرد

زمان ماضی یعنی زمان قبل از وقت سخن گفت (Past tense)

زمان حال یعنی زمان وقت سخن گفتن (Presen tense)

زمان مستقبل یعنی زمان پس از وقت سخن گفتن (Future tense)

و فعل نظر به ارتباط با این سه زمانه به نام فعل ماضی ، فعل حال و فعل مستقبل یاد می شود.

فعل ماضی و انواع آن :

فعل ماضی آن است که دلالت می کند بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته یا قبل از سخن گفتن و به گونه های زیر جدا می شود:

۱ـ فعل ماضی مطلق (simple past tense)

آن است که دوری و نزدیکی آن نظر به زمان حال معلوم نباشد ؛ طریق ساخت آن چنین است: ریشهٔ ماضی + پسوند های ضمیری فاعلی / ـ اند، ـ ی ، ـ ید، ـ ام، یم/ ؛ مثال از ریشهٔ / دید/ :

	مفرد	جمع
سوم شخص	دید	دیدند
دوم شخص	دیدی	دیدید
اول شخص	دیدم	دیدیم

۲ـ فعل ماضی استمراری (Past continoustense) :

آن است که در گذشته بار بار و به تکرار واقع شده است ، این است طریق ساخت آن ؛ / می ـ / یا / همی / + ریشهٔ ماضی + پسوند های ضمیری فاعلی / ـ اند ، ـ ی ، ـ ید ، ـ ام ، ـ یم / ؛ مثال :

از ریشهٔ / دید/ :

	مفرد	جمع
سوم شخص	می دید	می دیدند
دوم شخص	می دیدی	می دیدید
اول شخص	می دیدم	می دیدیم

۳ـ فعل ماضی قریب Present Perfect tense)

آن است که زمان وقوع آن به زمانهٔ حال نزدیک باشد ؛ از اینکه از کار و امری انجام شده در زمان گذشته حکایت می کند ؛ بعضاً آن را ماضی نقلی هم گفته اند؛ طریق ساخت آن چنین است:

«ریشهٔ ماضی + /ہ/ + (است) در شخص سوم مفرد به حیث معاون فعل ودر مابقی پسوندهای ضمیری فاعلی/ ـ اند، ای، ـ اید، ـ ام، ـ ایم/»؛ مثال از ریشهٔ/ دید/ :

	مفرد	جمع
سوم شخص	دیده است	دیده اند
دوم شخص	دیده ای	دیده اید
اول شخص	دیده ام	دیده ایم

آنگاه که متون گذشته مطالعه شود، چنین می نماید که ماضی قریب اصلاً این گونه بوده است: «ریشهٔ ماضی + /ہ/ + است + پسوند های ضمیری فاعلی / ـ اند، ـ ی، ید، ـ ام، ـ یم/ ؛ مثلاً گفته است، گفته استند، گفته استی، گفته استید، گفته استم، گفته استیم. اما جز شخص سوم مفرد از باقی ساخت های فعل معاون / ست/ به غرض اختصار برداشته شده است.

۴ـ فعل ماضی بعید Past perfect tense

آن است که زمان وقوع آن از حال دور باشد؛ از اینکه زمان وقوع آن پیش از فعل ماضی دیگری است، آن را ماضی مقدم هم گفته اند؛ مثلاً : وقتی که من آمدم رفقا رفته بودند.

این است طریق ساخت آن : «ریشهٔ ماضی+ /ه/ + بود + پسوند های ضمیری فاعلی / ـ اند، ـ ی ، ـ ید، ـ ام، ـ یم/ » مثال از ریشهٔ «دید» :

	مفرد	جمع
سوم شخص	دیده بود	دیده بودند
دوم شخص	دیده بودی	دیده بودید
اول شخص	دیده بودم	دیده بودیم

۵ـ فعل ماضی التزامی(احتمالی) Past optative conditional tanse

آن است که انجام کار و امری را در گذشته به طور شک یا تمنا و یا شرط بیان کند؛ البته در این زمینه ها نشانهٔ شک یا تمنا و یا شرط هم با فعل ذکر می شود؛ مثلاً شاید گفته باشد، کاش آمده باشد، اگر رفته باشد.

طریق ساخت آن چنین است : «ریشهٔ ماضی + /ه/ + باش+ پسوند های ضمیر فاعلی /ـ اد، ـ اند، ـ ی ،ـ ید، – ام، ـ یم/» مثال از ریشه / دید/:

	مفرد	جمع
سوم شخص	دیده باشد	دیده باشند
دوم شخص	دیده باشی	دیده باشید
اول شخص	دیده باشم	دیده باشیم.

فعل حال و انواع آن :

فعل حال که دلالت می کند بر انجام کاری یا بیان حالتی در زمان کنونی و به گونه های زیر جدا می شود: فعل حال مطلق ، فعل حال استمراری ، فعل حال التزامی، فعل امر و فعل نهی.

۱ـ فعل حال مطلق (Simple present tense)

آن است که انجام کار یا امری را به صورت مطلق و عادی در زمان کنونی بیان کند و کار در حال دوام نباشد؛ مثلا شب می خوانم، فردا می روم، ...

اینگونه ساخته می شود: «/می ـ / و یا / همی ـ / + ریشهٔ خال + پسوند های ضمیری فاعلی / ـاد، ـ اند، ـ ی ، ید ،ـ ام، ـ یم/ » ؛ مثال از ریشهٔ / بین/ :

	مفرد	جمع
سوم شخص	می بیند	می بینند
دوم شخص	می بینی	می بینید
اول شخص	می بینم	می بینیم

۲ـ فعل حال استمراری (Present continous tense)

آن است که انجام کار یا امری را در حال دوام بیان کند؛ مثلاً باران می بارد. یعنی حالا باریدن باران دوام دارد؛ نامه می نویسم، یعنی در حال نوشتن نامه هستم. البته طریق ساخت حال استمراری عیناً همان ساخت حال مطلق است، یعنی حال مطلق و حال استمراری در شکل یک سان است و فرق آنها تنها در مفهوم و مدلول است.

البته در محاوره و گفتار فعل حال استمراری نظر به لهجه های مختلف به

اشکال گوناگون و به صورت فعل مرکب منکشف یا عبارت فعلی گفته می شود؛ به حیث مثال: گفته می رود. گفته راهی است، گفتم ایستاده است.

۳ـ فعل حال التزامی (احتمالی) Present optative – coditional tense

آن است که انجام کار یا حدوث حالتی را در زمان کنونی به طور شک یا تمنا و یا شرط بیان می کند؛ مثلا: شاید بروم ، کاش بیاید. اگر بیاید. طریق ساخت آن چنین است:

/ ب ـ / + ریشهٔ حال + پسوند های ضمیری فاعلی / ـ اد ،– اند، – ی ، – ید / ـ ام ، ی یم/

مثال از ریشهٔ / بین / :

	مفرد	جمع
سوم شخص	ببیند	ببینند
دوم شخص	ببینی	ببینید
اول شخص	ببینم	ببینیم

۴ـ فعل امر (Imperative) :

آن است که به انجام کاری به صورت خواهش و استدعا دلالت کند و تنها دو صیغه (ساخت) دارد؛ مفرد و جمع شخص دوم ، در فعل امر ریشهٔ حال با پیشوند تأکید / ب –/ و جمع آن با پسوند ضمیری / –ید / می آید ؛ مثلاً : برو ! (مفرد) ، بروید! / (جمع).

و اما با فعل مرکب پیشوند / ب ـ / غالباً نمی آید ؛ مانند:

رحم کن ! رحم کنید ! ، آسوده باش ! آسوده باشید ! خاموش شو ! خاموش شوید!

۵ـ فعل نهی (Prihibative)

آن است که انجام نشدن کاری را به صورت خواهش و استدعا بیان کند و تنها دو ساخت دارد ؛ مفرد و جمع شخص دوم . در فعل نهی ریشه حال با پیشوند نهی / مه - / و جمع آن با پسوند/ ـ ید/ می آید؛ مثلاً : مرو ! (مفرد)، مروید! (جمع) ، ظلم مکن! ظلم مکنید!...

باید افزود که در محاوره غالباً به جای پیشوند نهی / مه ـ / پیشوند نفی / نه - / آورده می شود ؛ مثلاً : نرو! نروید!

فعل مستقبل (Future tence)

آن است که دلالت کند بر انجام کاری یا بیان حالتی در زمان آینده. طریق ساخت آن اینگونه است:

«ریشهٔحال/ خواه / + پسوند های ضمیری فاعلی/ ـ اد، ـ اند، ـ ی ، ـ ید، ـ ام، ـ یم / + ریشهٔماضی» مثال از ریشهٔ /دید/:

	مفرد	جمع
سوم شخص	خواهد دید	خواهند دید
دوم شخص	خواهی دید	خواهید دید
اول شخص	خواهم دید	خواهیم دید

فعل مستقبل در زبان پارسی دری به ویژه در محاوره به طرز دیگری نیز گفته می شود؛ مثلاً بدین گونه : (خواهد «خات» + ریشهٔماضی + پسوند های ضمیری فاعلی / ـ اند، ـ ی ، ـ ید ، ـام ، یم /)

مثال از ریشهٔ/ دید/ :

	مفرد	جمع
سوم شخص	خواهد دید	خواهد دیدند
دوم شخص	خواهد دیدی	خواهد دیدید
اول شخص	خواهد دیدم	خواهد دیدیمW

فصل چهارم

نحو

نحو یکی از مرتبه های ساختمان زبان می باشد و آن از ارتباط و ترکیب مرتبه های واجی و تکواژی زبان هستی می یابد به ویژه در این مرتبه از ترکیب وتنظیم وتبدلات واژکها، در تشکیل و ساختمان واحدهای نحوی یعنی تگمیم بحث به عمل می آید.

همان گونه که واجها کوچکترین واحد ساختمان صوتی اند و واژک یا تکواژ کوچکترین واحد ساختمان لفظی ، همچنان در نحو تگمیم کوچکترین واحد ساختمان نحوی می باشد.

تگمیم همان واحد ساختمان نحوی است که نه جز ساختمان بزرگتر می باشد و نه از لحاظ ساختمان قابل انقسام بوده می تواند. از آنجایی که تعداد جمله های یک زبان لایتناهی است، پس نباید چنین پنداشت که نحو نیز تعداد لایتناهی شرح ساختمانی یا قواعد برای شرح ساختمان جمله می تواند داشت.

در واقع گویندهٔ اصلی یک زبان تعداد محدود قواعد برای شرح ساختمان و تولید جمله های زبان داشته می باشد و برای ابراز مفاهیم و درک جملات از همان قواعد محدود استفاده می کند.

روی این اصل نحو را چنین می توان تعریف کرد: «نحو عبارت از تشریح و تصریح مجموعهٔ قواعد محدودی است که جزء دانش غیر شعوری گوینده

گان و اهل یک زبان می باشد.» ؛ اینجا نحو زبان پارسی دری بیشتر به اساس نظریهٔ تگمیمکس [1] مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است؛ البته با در نظر داشت مشخصات و ویژه گیهای زبان پارسی دری این روش از یک طرف با روش مطالعات واجشناسی و واژکشناسی پارسی دری که در فصلهای قبلی تدوین شده است همگونه گی دارد ، از جانب دیگر به نظر نگارنده شرح ضوابط زبان پارسی دری بدین روش به شکل بهتر صورت می گیرد: تحلیل نحوی به اساس این نظر هم در زمینهٔ احتوا و ایضاح موضوعات مساعد است و همه دانش پژوهان در این مورد به سهولت می توانند به دقایق و ضوابط نحوی زبان پارسی دری دست یابند.

تگمیم (Tagmeme) یا واحد نحو

زبان یک نظام علایم است، علایم صوتی علایم لفظی را می سازد یعنی از ترکیب علایم واجی علایم لفظی هستی می یابد. و از این علایم لفظی بالنوبه یا به تنهایی و یا با پیوستن به هم علایم نحوی زبان پدیدار می گردد که شکل دستوری گفته می شود و در نتیجه سخن ایجاد می شود؛ همین روابط با همی اجزای سخن و صورتهای شکل پذیری آنها موضوع نحو را تشکیل می کند.

هرگاه یک شکل دستوری جزئی از شکل بزرگتر باشد ، چنین گفته می شود که آن شکل مقید است و اگر جزئی از شکل بزرگتر نباشد شکل آزاد دستوری را می سازد که تگمیم یا واحد نحوی نامیده شده است و جمله محتوی آن است.

---

[1] ـ محمد حسین یمین، دستور معاصر زبان پارسی دری، چاپ سوم . انتشارات میوند. ۱۳۸۲. ص ۲۱۷.

تگمیم را این گونه می توان تعریف کرد: «کوچکترین واحد با معنای شکل دستوری تگمیم است؛ یا تگمیم چنان یک شکل دستوری است که جزء شکل بزرگتر از خود نبوده و غیر قابل انقسام می باشد». پس تگمیم کوچکترین واحد غیر قابل انقسام نحوی و یک شکل آزاد و با مفهوم دستوری است.

در زبان پارسی دری تگمیم یا واحد نحوی سه ساحه را احتوا می کند که عبارت اند از: گفته (Utteranee) ، فقره (Clause) و جمله (Sentence).

در میان شکلهای دستوری زبان ترکیبهایی وجود دارند متشکل از واژکها که دارای رابطهٔ نحوی بوده اما معنای کامل را ارائه نمی کنند؛ این گونه ترکیبها را گروه یا عبارت (Phrase) می نامند. پس نخست باید گروه یا عبارت مورد بحث قرار گیرد.

نخست ـ عبارت (Phrase)

در زبان پارسی دری وغالب زبانها یک دسته واژکها ضمن داشتن روابط نحوی با هم ترکیب می شوند و مجموعاً در جمله در محل یک واژک قرار می گیرند؛ این گروه از واژکها عبارت گفته می شوند: مثلاً در این جمله:

دانشجوی صنف دوم یک جلد کتاب دستور زبان را از بازار لیسهٔ مریم بسیار ارزان خرید.

در اینجا گروهها یا عبارتها که میان اجزای آنها رابطهٔ نحوی وجود دارد و به جای یک واژه در جمله به کار رفته اند عبارت اند از:

دانشجوی صنف دوم ، یک جلد کتاب دستور زبان ، از بازار لیسهٔ مریم، بسیار ارزان خرید.

هر گاه واژه های اساسی را به جای عبارتها در نظر بگیریم جمله این گونه

است: دانشجو کتاب را از بازار خرید، بنابران در جملهٔ بالا عبارت (دانشجوی صنف دوم) به جای دانشجو، عبارت (یک جلد کتاب دستور زبان) به جای کتاب ، عبارت (بازار لیسهٔ مریم) به جای بازار، و عبارت (بسیار ارزان خرید) به جای خرید قرار گرفته است.

چون در جملهٔ ذکر شده در سه عبارت نخستین عنصر اصلی آن اسم می باشد. عبارتهای اسمی گفته می شوند و عبارت اخیر که عنصر اصلی آن فعل است ، عبارت فعلی نامیده می شود.

انواع عبارت در زبان پارسی دری

یک ـ عبارت اسمی: آن است که عنصر عمده و اساسی آن اسم باشد، عبارت اسمی در جمله یا در نهاد یا در گزاره می آید.

عبارت اسمی به انواع زیر جدا می شود:

عبارت اضافی، عبارت توصیفی، عبارت بدلی، عبارت عددی ، عبارت پیشینه یی ، عبارت پسینه یی، عبارت معین شده، عبارت اسم فعلی ،عبارت قیدی.

۱ـ عبارت اضافی: آن است که در آن یک اسم به اسم دیگر یا ضمیر نسبت داده می شود، جزء اول آن مضاف و دومش مضاف الیه گفته می شود. مثلاً : شهر کابل ، کتاب پروین، آشنای پرویز، ابروی او، ...

عبارت اضافی از نگاه معنی به گونه های زیر جدا می گردد:

الف ـ عبارت اضافی ملکی : که مضاف الیه مالک مضاف باشد؛ چون : کتاب فرید، خانه او، ...

ب ـ عبارت اضافی اختصاصی : که مضاف مختص به مضاف الیه باشد، چون: کنار سرک، سبزهٔ چمن، ...

ج ـ عبارت اضافی بیانی : که مضاف الیه مادهٔ اصلی مضاف باشد؛ چون: انگشتر طلا، تکهٔ ابریشم.

د ـ عبارت اضافی تشبیهی : که مضاف به مضاف الیه تشبیه شده باشد؛ مثلاً قد سرو، دندان صدف.

هـ ـ عبارت اضافی بنوّت: که میان مضاف و مضافه الیه رابطهٔ پسری و پدری باشد ؛ چون: فرید محمد نسیم.

و ـ عبارت استعاری : که مضاف به معنای مجازی و استعاری به کار برده شده باشد؛ مانند: دست بهار، ستارهٔ بخت، آسمان هنر، دامن صبر، ...

۲ـ عبارت توصیفی: آن است که در آن حالت و چگونه گی یک اسم یا ضمیر توسط صفت بیان گردد؛ مثلاً : شهر قشنگ، گل سرخ، من بیچاره، شهر زیبا و تاریخی کابل.

۳ـ عبارت بدلی: آن است که پس از نامی واژکهای دیگری برای تشخیص کردن آن به حیث بدل نام و متممش ذکر گردد؛ از قبیل لقب، پیشه ، مقام ، رابطهٔ خویشاوندی و غیره که عموماً بدل خود عبارت توصیفی یا اضافی می باشد؛ مثلاً:

احمد دریور، کریم نجار، محمود رئیس مؤسسه ، پروین خوانندهٔ رادیو کابل، ...

۴ـ عبارت عددی : آن است که متشکل از عدد و معدود باشد؛ مثلاً : پنج اتاق، دو ماه ، سه پایه میز، چهار جلد کتاب، ...

۵ـ عبارت پیشینه یی یا متممی: آن است که همراه با پیشینه ها بیاید و این گونه متمم با اجزای دیگر جمله می پیوندد؛ مثال : بر چوکی، در صنف، برای شما، ...

۶ـ عبارت پسینه یی یا مفعولی : آن است که در جلو پسینهٔ / را / بیاید؛ مثلاً: خانه را ، کتاب را ، شهر زیبای کابل را ، ...

۷ـ عبارت معین شده آن است که با معین کننده ها از قبیل این ، آن ، هر، همه، هیچ و امثال آن بیاید ؛ چون: آن روز،این خاطره، همه مردم، هیچ فرزانه یی ،...

۸ ـ عبارت اسم فعلی: آن است که یک جزء آن اسم فعل باشد و به دو شکل می آید، چون: پول یافتن،نان خوردن، شهادتنامه گرفتن، بالا پوش خریدن، ... و یا : یافتن پول، خوردن نان، گرفتن شهادتنامه، خریدن بالا پوش، ...

۹ـ عبارت قیدی : آن است که غالباً جزء اساسی آن قید بوده با آن در زمینه های مختلف و به منظور های گوناگون واژکهای دیگری از قبیل شدت دهنده، عدد ، اسم بیاید و جمعاً به حیث قید به کار رود؛ مثلاً خیلی عالی ، بسیار خوب، با کمال احتیاط ، دو سه روزی، فوراً، ...

دوـ عبارت فعلی: آن است که جزء عمده و اصلی آن فعل باشد، این گونه عبارت در جمله آمده و همیشه در گزاره قرار می گیرد، یعنی که عبارت فعلی جزء جمله، عبارت فعلی پنداشته می شود، مثلاً کتاب خرید ، می توان مطالعه کرد، فریاد کشید، زیبا رقصید ، آگاه شده باشند، ...

این مثالها آنگاه که در جمله بیایند عبارت فعلی گفته شوند.

هسته و وابستهٔ عبارت

در هر عبارتی در زبان یکی از اجزاء و عناصر آن در تشکل عبارت و بنابر ارتباط آن با دیگر بخشهای جمله نقش عمده و اساسی دارد، چنانچه اگر آن جزء کشیده شود ، عبارت مفهوم اصلی خود را از دست می دهد؛ مثلاً این

کتاب خوب ، این کتاب خوب چاپ کابل.

در این دو عبارت عنصر اساسی آن /کتاب/ است که اگر از عبارت ها کشیده شود، عبارت ها مفهوم اصلی خود را از دست می دهند.

البته غیر از هسته ، باقی اجزای عبارت را وابستهٔ عبارت می گویند ؛ وابسته های قبل از هسته را وابسته های پیشرو و وابسته های بعد از هسته را وابسته های پیرو می گویند؛ چنانکه در دو عبارت فوق دیده می شود ، (این) وابستهٔ پیشرو و خوب ،چاپ ، کابل وابستهٔ پیرو باشد.

باید گفت که تعداد وابسته ها در عبارت نا معین و محل وقوع هسته و وابسته ها در عبارت در زبان پارسی دری نسبتاً معین است.

عبارتهای استوار و نا استوار :

عبارت استوار آن است که اجزای سازندهٔ آن معین و تثبیت شده باشد و غالباً به حیث اسم خاص به کار برده می شوند؛ چون : ایالات متحده امریکا، جمهوریت فدرال روسیه ،جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه کابل، دانشکدهٔ زبان و ادبیات ، جادهٔ میوند، ...

همچنین عبارتهای معین شدهٔ ادبی و استعاری نسبتاً استوار اند؛ مانند: قد سرو، دندان صدف، زلف سنبل، کمان ابرو و امثال آن.

در غیر آن عبارتها نا استوار اند و می توان به جای اجزای آن عناصر دیگری را قرار داد یا جای آنها را تعویض کرد؛ چون کتاب فرید، کتاب مربوط به فرید ، کتاب متعلق به فرید، خانهٔ جمشید، منزل جمشید، تعمیر جمشید واز این قبیل.

دوم ـ گفته (Uttenance)

گفته گروهی از واژکها است که هر چند از لحاظ ساختمان جمله نیست اما به حیث جز ساختمان بزرگتر هم قرار ندارد و معنای کامل را ارائه می دارد.

گفته با آهنگ ویژه ادا شده به تنهایی حالات یا مطالب گوناگون را بیان می کند، بعضاً گفته را شبه جمله نامیده اند ؛ گفته ها نظر به موقعیت آنها در سخن که به تنهایی به کار رفته اند یا در ارتباط به فقره های دیگر به گفته های آزاد و بسته جدا می شوند:

۱ـ گفته های بسته: آن گفته ها را می گویند که در کلام مرتبط به فقره های دیگر بیان می شوند؛ مثلاً گفته های آه، آفرین، بلی، نخیر، و بعضی دیگر که به تنهایی معنای یک جمله را دارند آنگاه راساً با فقره های دیگر یکجا به کار گرفته می شوند ؛ گفته های بسته را تشکیل می دهد؛ مانند: آه ! چقدر تنبلی، آفرین ! کارت را خوب انجام دادی. بلی پولی چیزی خوب است، نخیر فردا خواهد رفت.

همچنان بعضاً گفته ها با نشانه های ربط به دیگر فقره ها پیوسته گفتهٔ بسته را ارائه می کنند؛ چون: افسوس ، هان، شاباش، در این مثالها که گفته های بسته اند:

افسوس که آن روزگار خوش چون برق گذشت.

هان! که دلی نیازاری.

شاباش که به وقت رسیدی.

برخی از گفته که واژه های مستقل اند در برابر پرسش یک جمله را افاده می کنند اما چون با پرسش ارتباط دارند، بنابرآن گفتهٔ بسته به حساب آیند؛ چون

چه می خوانی؟ کتاب ، از کجا آمدی ؟ از خانه ، ...

۲ـ گفته های آزاد:

آن گفته ها را می گویند که در سخن به شکل شفاهی یا نوشتاری به کار برده شوندو معنای کامل و آزاد را افاده کنند ؛ بدین گونه:

۱ـ واژکهای اصوات که به تنهایی معنای مستقل را افاده کنند؛ مثال : افرین! ، وای سرم! ، وای به حال او !

۲ـ واژکهایی که اصلاً جزئی از جمله بوده اما بنابر کثرت استعمال بقیه اجزای آن افتاده باشد؛ چون: سلام! ، خدا نگهدار! ، صبح تان خوش! ، شب بخیر، ...

۳ـ عبارتهای قسمیه در موارد سوگند غالباً گفته های آزاداند؛ مثلاً : به سرت! ، به خدا! .

۴ـ عبارتهای تمنایی گفته های آزاد باشند؛ مانند:

به امید دیدار! به تمنای پیروزیهای هر چه بیشترتان!

۵ـ عبارتهای عنوانی هم گفته های آزاد شمرده می شوند؛ چون:

تاریخ ادبیات پارسی دری

دستور معاصر زبان پارسی دری

علم کلام، ...

۶ـ برخی از واژکهای اصوات که برای خواندن یا راندن حیوانات و پرنده گان به کار برده می شود؛ مثلاً

کش ، کشه ، کشی برای راندن مرغ.

پشت ، پشتی، برای راندن پشک ها.

بیو بیو، بی بی برای خواندن مرغها.

کوچ ، کوچی ، کوچه برای راندن سگ، ...

سوم ـ فقره (Clause)

فقره یکی از واحدهای کلی زبان می باشد که دارای ارکان اساسی جمله (نهاد و گزاره) بوده اما از نگاه معنی گاهی جزء ساختمان بزرگتر قرار گرفته مقید می گردد و گا به حیث یک واحد آزاد دستوری به کار برده می شود وتگمیم می باشد؛ مثلاً:

/بهار آمد/ یک شکل آزاد دستوری و دارای نهاد (بهار) و گزاره (آمد.) است؛ پس اگر این شکل دستوری جزء ساختمان بزرگتر مثلاً / بهار که آمد/ گردد، مقید شده شکل آزاد دستوری گفته نمی شود. آنگاه باید یک شکل دیگر دستوری بیاید تا معنای آن تکمیل شود؛ مانند : بهار که آمد دنیا زیبا می شود.

اینجا : بهار که آمد، یک شکل دستوری مقید و فقره است.

و نیز دنیا زیبا می شود. یک شکل آزاد دستوری و فقره است

نوع دیگر فقره نیز وجود دارد که از نگاه معنا یک شکل دستوری است و اما از نگاه شکل و ساخت دارای ارکان اساسی جمله (نهاد و گزاره)نمی باشد.

مثلا: خداحافظ، صبح به خیر، اشتهای خوب، ...

این گونه فقره ها را می توان فقره های کوچک گفت که در بخش (گفته) از آن سخن گفته شده؛ در برابر آن فقره هایی که دارای نهاد و گزاره می باشند. فقره های بزرگ گفته می شوند.

انواع فقره از نگاه شکل :

فقره از این نظر به دو دسته جدا می شود: فقره های کوچک و فقره های بزرگ.

۱ـ **فقره های کوچک** : فقره هایی اند که برخی از اجزای ساختمانی آنها

محذوف ، مستتر و مقدر می باشد؛ از قبیل گفته ها utterace که ذکر آن گذشت ؛ مثلاً بلی! کریم! افسوس! آفرین و نظایر آن.

به این گفتگو نگاه کنید:

- پروین !

- بلی!

- کجاستی؟

- اینجا.

- چه می کنی؟

- هیچ.

دیده می شود که اینجا / کجاستی؟ / = تو کجا استی؟ و / چه می کنی؟ / یعنی تو چه می کنی؟

دارای ارکان اساسی جمله بوده فقره های بزرگ اند و باقی فقره های کوچک اند.

۲ـ فقره های بزرگ : آن است که دارای ارکان اساسی جمله (نهاد وگزاره) باشد.

نخست ـ انواع فقره های بزرگ:

فقره های بزرگ که از نگاه ساختمان کامل اند و دارای ارکان اساسی جمله یعنی نهاد و گزاره می باشند، به دو گونه جدا می شوند: فقره های آزاد و فقره های بسته.

۱ـ فقرهٔ آزاد (Free clause)

آن است که ظاهراً از نگاه شکل کامل باشد و آن را می توان بدون تغییر به صورت آزاد به کار برد و مفهوم کامل را به واسطهٔآن انتقال داد.

این گونه فقره هم در جمله های هسته یی و هم در جمله های همپایه می آید.

در جملهٔ هسته یی فقرهٔ اساسی و هستهٔ آن از همینگونه فقره است؛ مثلاً:

همینکه پروین آمد نسرین رفت. اینجا/ نسرین رفت. / فقرهٔ هسته است، به تنهایی می تواند به کار رود و فقرهٔ آزاد است.

و یا او نیامد (آزاد) زیرا مریض بود.

و اما در جملهٔ همپایه بعضاً همه فقره های آن جزء فقرهٔ اخیر آزاد می باشد.چنانکه در این مثال دیده می شود: «چیزی به خاطرش گذشت، آهسته دستش را روی سینهٔ خود گذاشت، لرزش خفیفی بر تمام وجودش چیره شد وبی اراده آه سردی در حنجره اش دوید.»

۲ـ فقرهٔ بسته (Bound clause)

آن است که نتوان آن را به صورت مستقل به کار برد و آزادانه مفهوم آن کامل نباشد؛ فقرهٔبسته همواره جز جمله های همپایه و هسته یی بوده دارای نشانه های عطف و ربط می باشد؛ مثلاً در جمله های زیر فقره های دومی آنها نامستقل و بسته اند:

احمد آمد و محمود رفت.

او غیر حاضر شد زیرا که ناوقت آمد.

پروین به کتابخانه رفت تا کتاب بگیرد.

نجیب آمد اما پرویز رفت.

روابط باهمی فقره های بزرگ :

در زبان پارسی دری فقره های بزرگ از نگاه روابط معنوی و با همی به انواع زیر جدا می شود:

۱ـ فقره های ناقص: آن است که معنای آنها به ذات خود و به همان یک فعل کامل نباشد بلکه جهت تکمیل معنی به جملهٔ دیگر محتاج باشد. فقرهٔ ناقص جزء جمله های همپایه و هسته یی می باشد؛ مثلا فقره های :

الف ـ همه کس را دندان به ترشی کند گردد،،،

ب ـ درویشی را دیدم...

ج ـ هر چه کردی...

د ـ آنچه بکاری ...

از فقره های بالا به جز فقرهٔ الف باقی آن اجزای جمله های هسته یی اند. اینگونه فقره ها در جملهٔ هسته یی و همپایه در آغاز جمله قرار دارد خواه فقرهٔ آزاد باشد و یا بسته ؛ البته فقرهٔ بعدی معنای آن را تکمیل می کند.

۲ـ فقره های مکمل (متمم): آن است که برای تکمیل و تمام کردن مفهوم فقره های ناقص آیند، یعنی مکمل متمم معنای فقرهٔ ناقص باشند و در جمله بعد از آنها قرار می گیرند.

فقره های زیر به ترتیب مکمل و متمم فقره های ناقص می باشد که بیشتر ذکر شده اند:

الف ـ اما قاضیان را به شیرینی.

ب ـ که همی نالید.

ج ـ عاقبت همان بینی.

د ـ سرانجام همان بد روی.

باید علاوه کرد که یک فقره ممکن است هم مکمل فقرهٔ ناقص قبلی باشد و هم در عین حال خود محتاج فقرهٔ مکمل بعدی باشد؛ مثلاً ! « هر که بدی را

بکشد خلقی را از عذاب او برهاند و او را از عذاب خدای»

یا : درویشی را دیدم که همی نالید و روی بر خاک همی مالید.

۳ـ فقره های معترضه: آن است که در میان جمله آید و به اصل موضوع جمله مستقیماً بسته گی نداشته باشد، بلکه شرحی اضافی در زمینهٔ یکی از اجزای جمله باشد ؛ بنابران هر گاه فقرهٔ معترضه را از جمله حذف کنید در مفهوم آن خللی وارد نگردد.

فقرهٔ معترضه در میان جمله توسط قوس ناخنک یا خطهای انفصال و یا به واسطهٔ کامه از جمله مجزا گردد و برای اتصال به جمله ، قبل از آن /و/ عطف آید.

مثال: حکایت کنند از شریف بخاری و «او مردی سخت محتشم بود» که سالی آهنگ زیارت خانهٔ خدا کرد.

یا : مولوی بلخی که « روحش شاد باد» اثر برازنده یی در تصوف پرداخته است.

و یا : دی که ـ پایش شکسته باد ـ برفت.

گل که — عمرش دراز باد — آمد.

فقرهٔ معترضه به کلی یک جزء اضافی سخن نیست ، بلکه علاوه بر تفسیر یکی از اجزای جمله بعضاً بر حسن کلام می افزاید؛ چنانکه در این فرد از حافظ :

شکر فروش که ـ عمرش دراز باد ـ چرا ؟ تفقدی نکند طوطی شکر خارا

چهارم ـ جمله (Sentence)

مقصود از جمله همان شکل مستقل دستوری است که هم از نگاه

ساختمان و هم از نظر معنی کامل می باشد :۱۰یعنی «جمله عبارت از مجموعه یی از واژه ها و واژکها است که به یکدیگر رابطهٔ نحوی داشته دارای معنا و مفهوم تام و مستقل باشد.»

ویژگیهای عمومی جمله چهار است:

۱ ـآنکه جزء شکل بزرگتر از خود نبوده و مقید نباشد.

۲ـ آنکه قابل تجزیه به واحدهای کوچکتر نحوی نباشد، یعنی تگمیم باشد.

۳ـ آنکه میان اجزای تشکیل دهنده اش رابطهٔ نحوی موجود باشد.

۴ـ هر دو رکن اساسی جمله را دارا باشد، یعنی دارای یک یا چند تا نهاد و گزاره باشد.

ویژه گیهای جمله در زبان پارسی دری :

جمله دارای دو گونه ویژه گی ساختمانی می باشد: ویژه گیهای عروضی و ویژه گیهای نحوی.

نخست ـ ویژه گیهای عروضی جمله :

۱ـ آهنگ (Intonation) : جمله ها و گروپهای دیگر نحوی ، عبارتها، گفته ها و فقره ها هر کدام آهنگ مختص به خود دارند ؛ آهنگ گر چه از خصوصیتهای ثانوی جمله است اما در اجرای مقصود نقش تعیین کننده دارد؛ چنانکه تقسیم جمله از نگاه معنا به خبری، پرسشی و تعجبی به اساس همین تغییر آهنگ صورت می گیرد و نیز آهنگ جملهٔامری مخصوص همان جمله است.

پس آهنگ عبارت از طنین و تموجی است که در هنگام ادای جمله صورت می گیرد. و آن را دورهٔ لحن (Terminal Contouv) نیز گفته اند

در زبان پارسی دری سه دورهٔ لحن وجود دارد و چنین نمایش داده می شود:

جملهٔ خبری : (خیزان)

جملهٔ پرسشی: (افتان)

جملهٔ تعجبی: (موازی)

۲ـ فشار (Stress) : اگر چه فشار مخصوص واژه هم است اما از اینکه تغییر محل فشار از یک شکل لفظی که رکنی از جمله می باشد بر شکل دیگر لفظی در آن جمله، تأثیری در زمینهٔ مفهوم آن وارد می کند، از آن رو در جمله هم قابل مطالعه و تحقیق است و این گونه فشار را فشار نحوی یا منطقی می گویند.

بدین گونه هر واژک یا واژه یی از جمله که بر آن به صورت نسبی فشار شدیدتر وارد می شود، بیشتر مورد نظر گوینده می باشد؛ یعنی فشار شدید همان شکل لفظی را مؤکد می سازد و تغییر آن از یک واژه بر واژهٔ دیگر معنای جدید به جمله می دهد.

مثلاً اگر جمله سه واژه یی است با انتقال فشار شدید از یک واژه به واژهٔ دیگر معنا دگرگون شده و از همان یک جمله سه معنا گرفته می شود؛ چون: پرویز شاعر است. پرویز شاعر است. پرویز شاعر است.

پس تعدد معنا دهی جمله مستقیماً متناسب است به تعداد واژه در جمله.

البته عین همین تعامل در جمله های پرسشی ، تعجبی و امری نیز قابل تطبیق است.

۳ـ پیوست و گسست (Juneture) :

پیوست عبارت از با هم یکجا تلفظ کردن واژه های متعاقب است. در جمله

و گسست عبارت است از هم جدا تلفظ کردن واژه های متعاقب.
جمله ـ مثلاً : ثریا فارغ التحصیل لیسهٔ آریانا در امتحان کانکور امسال نمرهٔ عالی گرفت.
اینجا پس از واژه های ثریا ، آریانا ؛ امسال و عالی وقفهٔ کوتاه ودر آخر جمله وقفهٔ کامل رعایت می گردد ، در غیر رعایت این امر مفهوم جمله مغشوش می شود ؛ اما وقفهٔ کوتاه میان فقره ها به صورت کامه نشان داده می شود؛ چون : فرید دیروز که بیمار بود، به سر کار حاضر شده نتوانست.
همین گونه است اجزای ترکیب (شهریار)در دو مصراع این بیت از وی در مصراغ نخست با پیوست و در مصراع دومی با گسست و یا وقفه گفته می شود:

رواست جای تو در چشم شهریار ای اشک   که نیست جز تو در این شهر، یار دیدهٔ من

دوم ـ ویژه گیهای نحوی جمله :
هر گروه واژکها و واژه های پراگنده و بی ربط دارای معنای تام شده نمی تواند و بنا برآن جمله بوده نمی تواند ، بلکه تنها آن گروه واژکها و واژه ها که با هم رابطهٔ نحوی داشته باشند جمله می توانند بود.
رابطهٔ نحوی میان واژکها و واژه های جمله را این گونه تشخیص وتوضیح می کنیم:

۱ـ مطابقت (Congruence):

مطابقت عبارت از تطابق فعل و فاعل یا گزاره و نهاد است از نظر شخص و عدد. هر گاه ارکان جمله (گزاره و نهاد) از نگاه شخص (اول، دوم، سوم) و

یا در زمینهٔ عدد (مفرد و جمع)با هم تطابق داشته باشند ، یعنی هر دو یکسان باشند گفته می شود:

ارکان جمله از این رهگذر ها با یکدیگر مطابقت دارند و اما در غیر این صورت می گویند ارکان جمله با هم مطابقت ندارند.

الف ـ مطابقت از نگاه شخص:

در زبان پارسی دری مطابقت ارکان جمله از نظر شخص حتمی و کامل است؛ مثلاً :

من + آمدم. «نهاد اول شخص + گزارهٔ اول شخص»

شما + آمدید. «نهاد دوم شخص + گزارهٔ دوم شخص»

شاگردان + آمدند. «نهاد سوم شخص + گزارهٔ سوم شخص»

البته تنها در یک مورد بعضاً این گونه تطابق بر هم می خورد. آنهم به غرض انکسار و شکسته گی گوینده و تکریم طرف مقابل ؛ مثلاً : اینجانب یا بنده حاضر است.

اینجا : نهاد اول شخص + گزارهٔ سوم شخص.

ب ـ مطابقت ارکان جمله از نظر عدد (مفرد و جمع):

مطابقت ارکان جمله از نظر عدد بعضاً حتمی و کامل و گاهی هم اختیاری و ناکامل می باشد.

نخست ـ مطابقت ارکان جمله از نگاه عدد وقتی حتمی است که نهاد بر انسان دلالت کند ؛ یعنی نهاد انسان باشد ؛ چون:

شاگرد + درس خواند. «نهاد مفرد + گزارهٔ مفرد»

شاگردان + درس خواندند. «نهاد جمع + گزارهٔ جمع»

مطابقت از نگاه عدد در موارد زیر برهم می خورد:

یکی در مورد توجه به موقف اجتماعی و برای احترام ؛ چون: آن محترم گفتند. یا : پدرم فرمودند «نهاد مفرد + گزارهٔ جمع».

دیگر در مورد اینکه نهاد انسان و به شکل عبارت عددی باشد ؛ چون: ده نفر آمد و ده نفر رفت ، یا : هم احمد و هم محمود آمد. «نهاد جمع + گزاره مفرد»

دوم ـ مطابقت ارکان جمله از نگاه عدد در موارد ذیل اختیاری است، یعنی می توان در این زمینه ها ارکان جمله را مطابق یا غیر مطابق آورد:

یکی ـ هرگاه نهاد غیر انسان یا غیر جاندار باشد؛ مانند:

کبوتر ها پریدند. «نهاد جمع + گزارهٔ جمع»

کبوترها پرید. «نهاده جمع + گزارهٔ مفرد» یا : گلها کشید.

دیگر ـ هر گاه نهاد اسم جمع و مدلول آن انسان باشد؛ مانند:

مردم می گویند. «نهاد در معنی جمع + گزاره جمع»

مردم می گوید. «نهاد در معنی جمع + گزاره مفرد»

و همچنان به هر دو گونه مطابقت در این فردها:

چه دانند مردم که در جامه کیست • نویسنده داند که در نامه چیست؟

(سعدی)

چنین هم بود مردم ساده دل ز کژیش خون گردد آزاده دل

(فردوسی)

۲ـ مراودت (Contact) :

مراودت که عبارت از برقراری رابطهٔ نحوی میان اجزای جمله و ترکیبهای

نحوی است غالباً توسط پیشینه ها (از، به، در، با، تا، برای، بهر) و پسینهٔ (را) برقرار می گردد؛ چنانکه بدین گونه متمم فعل بعد از پیشینه ها و مفعول معرفه پیش از پسینه به گزاره پیوست می گردد. یعنی متمم ها و مفعول متعلق و مرتبط به فعل (گزاره) بوده و این ارتباط با پیشینه ها و پسینه ها تأمین می گردد.

چون: پرویز + به صنف رفت. «نهاد + گزاره (متمم و فعل) ، (به) پیشینه.

پروین + کتاب را آورد. «نهاد + گزاره (مفعول و فعل)، /را/ پسینه.

همچنان مراودت میان اجزای ترکیبهای نحوی و جمله ، به وسیلهٔ نشانهٔ افزایش (کسرهٔ اضافت) تأمین می شود ، یعنی نشانهٔ افزایش رابطه میان نسبت و منسوب و یا صفت و موصوف را بر قرار می کند؛ چون :

این کتاب فرید است. «کتاب + نشانهٔ افزایش + فرید» ترکیب اضافی.

شاگرد خوب درس می خواند. «شاگرد + نشانهٔ افزایش + خوب» ترکیب توصیفی.

۳ـ مجاورت (Neighboushi) :

مجاورت پهلوی هم واقع شدن اجزای جمله است ، یعنی که مجاورت بنابر روابط میان واژه های جمله هستی می یابد و باید رعایت گردد؛ در زبان پارسی دری مجاورت در زمینه های زیر قابل تشخیص می باشد:

الف ـ مفعول بدون پسینهٔ / را/ یعنی مفعول نا معین (نکره) در جلو فعل و پیوست با آن می آید ؛ چون کنشکا آب آورد. فرید + کتاب خرید. (نهاد + گزاره « آب آورد، کتاب خرید»)

ب ـ متمم فعل بدون پسینه در جلوی فعل و پیوست با آن می آید؛ چون : شاگرد + خوب درس خواند. (نهاد + گزاره)

ج ـ قید به جز برخی از قیدهای زمان در جلو فعل و پیوست به آن می آید ؛ چون : شاگرد + خوب درس می خواند. (نهاد + گزاره).

د ـ اعداد اصلی در جلو معدود و نیز در جلو معین کننده قرار می گیرد، مانند: دو + کتاب، دو + جلد کتاب، شش + دانه سیب، ...

هـ ـ صفت برتر بعد از موصوف (اسم) که دارای نشانهٔ افزایش است می آید ؛ چون: اتاق بزرگتر ، روزهای کوتاهتر، ...

و ـ صفت برتر در جلو /از/ قبل از موصوف (اسم) قرار می گیرد؛ مانند: بزرگتر از کوه ،سیاه تر از شب، ...

ز ـ صفت برترین و عدد وصفی با پسوند / ـ ین/ در جلو معدود می آید، مثلاً: درازترین راه (بدون نشانهٔ افزایش)

درازترین راهها (با نشانهٔ افزایش)

نخستین سال ، آخرین دیدار، ...

ح ـ بدل بعد از مبدل منه که اسم یا ضمیر باشد می آید؛ چون: احمد عکاس سر چوک ، فرید مسگر جادهٔ میوند، ...

۴ـ ترتیب وقوع (Order) اجزای جمله:

منظور از ترتیب وقوع اجزای جمله عبارت از پی در پی قرار گرفتن واژه ها و واژکهای تشکیل دهندهٔ آن است؛ ترتیب عادی وقوع اجزای جمله در زبان پارسی دری این گونه است:

فاعل (اسم یا ضمیر) + فعل لازم یا ناگذرا.

فاعل (اسم یا ضمیر) + مفعول (اسم یا ضمیر) + فعل گذرا (متعدی) ؛ و اما در جملهٔ گسترده و منکشف این طرز وقوع چنین است :

«فاعل (با معین کننده ، یا عدد ، یا بدل ، یا صفت ، یا مضاف الیه یا مجموعهٔ چند تا از این ها) + مفعول (با معین کننده ، یا عدد ، یا بدل ،یا صفت ،یا مضاف الیه، یا مجموعهٔ چند تا از این ها) + متمم (با معین کننده ، یا عدد ، یا بدل ، یا صفت ، یا مضاف الیه یا مجموعهٔچند تا از اینها) + قید (با شدت دهنده) + فعل»

البته در زبان پارسی دری جز فعل دیگر اجزای تشکیل دهندهٔ جمله جای ثابت ندارند، بلکه ترتیب وقوع آنها بیشتر اختیاری است. مگر محل وقوع فعل معمولاً آخر جمله می باشد.

باید گفت ک بعضاً بر هم خوردن ترتیب وقوع اجزای جمله روی هدف خاصی هم می باشد؛ چنانکه هر گاه منظور تأکید یکی از عناصر جمله باشد، آن را مقدم می آورند.

انواع جمله از نگاه شکل و ساختمان :

جمله در زبان پارسی دری از نگاه شکل و ساختمان نخست به دو بخش عمده جدا می گردد؛ جملهٔ ساده و جملهٔ آمیخته.

نخست ـ جملهٔساده (Simple sentence) :

آن است که متشکل از یک فاعل و یک فعل یا یک نهاد و یک گزاره باشد، یعنی جمله معمولاً از یک عبارت اسمی در نهاد و یک عبارت فعلی در گزاره و به هم مرتبط تشکیل شده می باشد ؛ جملهٔ ساده از نگاه شکل دو گونه است: فشرده و گسترده.

۱ـ جملۀسادۀ فشرده:

آن است که ارکان اساسی (نهاد وگزاره)آن هر کدام از یک واژک آزاد یا واژه و یا عبارت ساده تشکیل شده باشد، بدین گونه :

نجیب + آمد.

آن آوازخوان + خوب میخواند.

۲ـ جملۀ سادۀ گسترده :

آن است که ارکان اساسی (نهاد وگزاره) در آن هر دو یا یکی از آنها متشکل از چند عبارت کوتاه یا گسترده باشد؛ مثال:

افغانستان با وجود عقب افتاده گی تا نیمۀ سدۀ چهاردهم خورشیدی کمبودی در بخش مواد زراعتی اصلاً نداشته است.

مثال دیگر:

جهان بینی علمی انقلاب را نتیجۀ ضروری و اجتناب ناپذیر تکامل جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر می داند.

دوم ـ جملۀ آمیخته :

آن است که متشکل از چند فقرۀ بهم مرتبط باشد، یعنی که در آن چند فاعل و فعل و یا چند نهاد و گزارۀ به همدیگر ارتباط داشته به کار رفته باشد.

جملۀ آمیخته نخست به سه گونه جدا می گردد: جملۀ همپایه ، جمله هسته یی ، جملۀهسته یی همپایه.

۱ـ جمله همپایه (Compound Sentence)

آن است که از دو یا بیشتر از دو فقره ترکیب شده باشد و فقره ها با یکدیگر متوازن باشند یعنی اهمیت معنوی آنها یکسان و مساوی باشد.

در جملهٔ همپایه نشانهٔ دستوری توازن فقره (Cordination of clauses) عبارت است از :

الف ـ سمی کولن ،واو عطف ، یا ،نه در میان فقره ها.

ب ـ / هم ... هم / ، / یا ....یا/ ، / چه .... چه / ، / نه ..... نه / در آغاز هر فقره.

ج ـ سپس ، بعداً ، بعد از آن ،آنگاه ،یا اینکه در یکی از فقره ها.

د ـ / هم/ بعد از نهاد در فقرهٔ دومی.

جملهٔ همپایه نیز از نگاه شکل دو نوع است: فشرده و گسترده.

نخست ـ جملهٔ همپایهٔ فشرده:

آن است که ارکان فقره ها در آن از عبارتهای اسمی و فعلی ساده و یا یک جزئی تشکیل شده باشد ؛ نه میرفت ، نه می نشست. یعنی : او نه می رفت ، اونه می نشست.

مثال دیگر : نور ماه از عقب می تابید و سایه ها را در جلو نمایان می ساخت.

دوم ـ جملهٔ همپایهٔ گسترده:

آن است که ارکان فقره ها در آن از عبارات درازتر و متعدد و یا فقره های زیاد تشکیل شده باشد ، مثال :

«عده یی از شاعران هر روز سه شنبه در جایی گرد می آمدند و در پارهٔ موضوعات و مطالب شعر و ایجاد رموز و نکات تازهٔ آن گفتگو می کردند»

مثال دیگر: «گروهی از خردمندان در باب حقیقت راه سفسطه و شک را پیش گرفتند و جمعی در طریق یقین و جزم ثابت قدم ماندند»

انواع جملهٔ همپایه از نگاه معنا و روابط با همی فقره ها : جمله همپایه را از نگاه معنی و روابط با همی میان فقره های آنها به انواع زیر می توان

تشخیص و تقسیم کرد:

۱ـ **روابط توالی** : در این صورت فقره ها با وجود همپایه بودن ، با هم توالی زمانی داشته می باشد؛ البته نشانه های ترکیب در آن عبارت است از : سپس، بعد از آن ، آنگاه و نظایر آن که جنبه قیدی داشته می باشد ؛ مثال :

نخست احمد آمد سپس محمود رسید.

ابتدا پرویز را دیدم بعد از آن به ملاقات فریدون رفتم.

این گونه جمله با آمدن فقره های همپایه بیشتر گسترده می گردد ؛ مانند: اول به خانه رفتم و غذا خوردم آنگاه به استراحت پرداختم.

همچنان نشانه های پس ، پس آنگه و آنگهی نیز در این زمینه به کار رفته است.

یکی لشکری نامزدکرد شاه کشید آنگهی تو ر لشکر به راه

(فردوسی)

۲ـ **روابط تناوب** : در این صورت فقره ها با نشانه های تناوب همپایه شده با هم رابطهٔ تناوب را اختیار می کنند، بدین معنا که مفهوم یکی از فقره ها می تواند تحقق یابد.

نشانه های تناوب عبارت است از :

یا اینکه ، گاهی ، گاهی ،...گاهی ، یا ... یا و امثال آن ؛ مثلاً :

«یا اینجا بنشین یا بیرون برو!»

تو میروی یا من بروم.

این نشانه هانیز برای تناوب به کار میر فته است؛ گهی ... گهی، گه گهی ، زمانی ... زمانی، ساعتی... زمانی : ساعتی کمند می انداخت و زمانی تیر می انداخت.

۲ـ جملهٔ هسته یی (Complex sentence) :

آن است که از دو فقره ترکیب شده باشد ، طوری که هر فقره حیثیت جمله را داشته و اما با یکدیگر مرتبط باشند. البته در این گونه جمله رابطهٔ اصلی و اساسی میان فقره ها تابعیت و وابسته گی می باشد؛یعنی یک فقره تابع ووابسته (Subrdinate clause) و فقرهٔ دیگرعمده و هسته (Main Clause) باشد.

در جملهٔ هسته یی فقره هسته مطلب اساسی واصلی و فقرهٔ وابسته مطلب فرعی و ضمنی را بیان می کند؛ در این نوع جمله محل وقوع فقرهٔ هسته ووابسته معین و مشخص نیست ، بدین معنی که فقرهٔ وابسته می تواند در جمله چنین موقعیت را داشته باشد:

الف: هسته + وابسته ؛ مثلا: احمد آمد که درس بخواند.

ب : وابسته + هسته ؛ مثلاً : احمد که آمد درس تمام شده بود.

ج : نهاد فقره هسته + فقرهٔ وابسته + گزارهٔ فقرهٔ هسته ؛ مثلاً:
احمد چون که مریض بود به درس نیامد.

در جملهٔ هسته یی فقره های وابسته همواره با نشانهٔ ربط می آید؛ از قبیل : که، اگر ، چون ، بنابرآن ، تا ، چه ، چرا که ، زیرا ، تا که ، جز ، به جز ، هر جا که ، چونکه ، اما ، بازهم ، ...

در جملهٔ هسته یی فقرهٔ تابع یا به جای یکی از ارکان فقرهٔ هسته قرار می گیرد و یا یکی از اجزاء و ارکان فقرهٔ هسته را تشریح و توضیح می نماید.
مثال اینکه فقرهٔ وابسته به جای نهاد هسته قرار گیرد: لازم است که کوشش کنی.

یعنی: کوشش کردن تو لازم است. کوشش کردن تو (نهاد) و بدل از (نهاد) فقرهٔ هسته می باشد. **و یا :**

«شرط است که در آیینه زنگار نباشد» یعنی زنگار نبودن بر آیینه شرط است.

مثال آنکه فقرهٔ وابسته به جای گزاره فقرهٔ هسته قرار می گیرد؛

مثال: «آیین و رسم جهان چنین است که کردار خویش را از تو نهان دارد»

یعنی رسم و آیین جهان نهان کردن کردار خویش از تو است.

یا : «من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی»

یعنی: بی مهر و وفا بودن ترا من از اول ندانستم.

جملهٔ هسته یی نیز از نگاه شکل دو گونه است: فشرده و گسترده:

نخست ـ جملهٔ هسته یی فشرده :

آن است که فقره ها در آن محدود و دارای ارکان اساسی کوتاه و یا یک کلمه یی باشد؛ مثلاً:

او غیر حاضر شد زیرا که نا وقت آمد.

یا : دیدمش دوش که سر مست و خرامان میرفت.

دوم ـ جملهٔ هسته یی گسترده :

آن است که فقره های آن دارای اجزاء و عبارات متعدد و دراز باشد؛ مثلا:

«چون خانوادهٔ (تجلی) همه گی اهل دانش و کمال بودند وی زبان عربی را از دامان خانواده و به ویژه پدرش آموخت.»

و یا : «آدمی از روزی که چشم به دیدار جهان می کشاید حواسش با عالم کثرت و تعدد مواجه می شود.»

انواع جملهٔ هسته یی از نگاه معنی و وابسته گی (Subordination):

دانستیم که شرط اساسی در جملهٔ هسته یی تابعیت و وابسته گی است؛ در زبان دری وابسته گی در این گونه جمله از نگاه معنی به گونه های جداگانه تقسیم می گردد ؛ بدین گونه:

۱ـ وابسته گی وصفی:

این گونه وابسته گی به نشانهٔ ربط /که/ صورت می گیرد و فقرهٔ وابسته معمولاً فاعل یا مفعول و یا متمم فقرهٔ هسته را وصف می کند، فقرهٔ وابستهٔ وصفی غالباً میان فقرهٔ هسته مستقیماً پس از اسمی می آید که وصف می شود ؛ مثلاً:

پیرمردی که بار سنگینی را با ریسمان در پشت بسته بود، از مقابلش گذشت»

پیرمرد از مقابلش گذشت. (فقرهٔ هسته)

چگونه پیر مرد؟

پیرمرد بار سنگین بر پشت بسته. (فقرهٔ بسته ، صفت مفعولی)

مثال دیگر:

«شخصی را که بسیار ورزیده است فرستاد.»

او + شخصی را فرستاد. (فقرهٔ هسته)

آن شخص + بسیار ورزیده است. (فقرهٔ وابسته)

یعنی او + شخص بسیار ورزیده را فرستاد.

شخص مفعول و بسیار ورزیده صفت آن.

۲ـ وابسته گی شرطی:

این گونه وابسته با نشانهٔ ربط / اگر/ و یا معادل آن /تا/ و /هرگاه/ صورت

می پذیرد؛ و فقرهٔ هسته جواب فقرهٔ شرطی می باشد؛ پس فقرهٔ وابسته در جلو فقرهٔهسته قرار داشته می باشد؛ مثال:

اگر درس بخواند کامیاب می شود.

او + اگر درس بخواند (فقرهٔوابسته و شرط)

او + کامیاب می شود. (فقرهٔ هسته و جواب شرط)

مثال دیگر : (تا شب نروی روز به جایی نرسی)

تو + اگر شب نروی. (فقرهٔ وابسته و شرط)

تو + روز به جایی نمیرسی . (فقرهٔ هسته و جواب شرط)

۳ـ وابستهٔ بیانی:

در این گونه وابسته گی فقرهٔ وابسته اجزای فقرهٔ هسته را تشریح و بیان می کند ؛ اینجا فقرهٔ وابسته به دنبال فقرهٔ هسته می آید؛ مثال :

اجازه دهید تا من سخنم را به پایان برسانم.

شما + اجازه بدهید (فقرهٔ هسته)

من + سخنم را به پایان برسانم (وابسته و تشریح فقرهٔ هسته)

مثالهای دیگر:

دروغ مگو تا شرمنده نشوی.

امید می کنم معذرت مرا بپذیری.

خواهشمندم احوال خود را زودتر بفرستید.

۴ـ وابسته گی زمانی:

این گونه وابسته گی با نشانه های ربطی نمودار زمان صورت می گیرد؛ مثلاً نشانه های : / آنگاه که ، وقتی که ، هر وقت که ، همین که ، تا آنکه.

البته فقرهٔ وابسته در اینگونه وابسته گی قبل از فقرهٔ هسته می آید ؛ چون:

همینکه بهار آمد دنیا زیبا می شود.

بهار + آمد . (وابسته)

دنیا + زیبا می شود (هسته)

یا : تا آنکه به چشم نبینم باور نمی کنم.

من + تا که به چشم نبینم . (وابسته)

من + باور نمی کنم (هسته)

۵ ـ وابسته گی مکانی:

وابسته گی مکانی با نشانه های ربطی نمودار مکان تشکیل می شود؛ از قبیل: / هرجاکه ، هر کجا ، هر کجا که ،جایی که ، آنجا که .../

هر کجا رفتم او را ندیدم.

من + هر کجا رفتم. (وابسته)

من + او را ندیدم. (هسته)

یا : هر جا که او شدی او را با خود بردی.

وی + هر جا که می شد. (وابسته)

وی + او را با خود می برد. (هسته)

۶ـ وابسته گی مقداری:

اینگونه وابسته گی با نشانه های : / تا جاییکه ،تا حدی که ، هر قدر ، هر چند، چندانکه ، آنقدر که ، بیش از آنکه ، به قدری که / صورت می گیرد.

مانند: هر قدر که کوشید موفق نشد.

او + کوشید. (وابسته)

او + موفق نشد. (هسته)

و یا : چندانکه توانی نیکی کن.

تو + چندانکه توانی. (وابسته)

تو + نیکی بکن. (هسته)

۷ـ وابسته گی تطابق تضاد و توافق:

در این گونه وابسته گی با وجود بودن اختلاف و افتراق فقره ها با هم تطابق را میر سانند؛ یعنی فقرۀ وابسته و هسته نسبتاً متوازن نمایند و نشانه ها در این گونه وابسته گی عبارت است از : /اگر چه ، گر چه، هرچند، با آنکه ، با وجودی که ، در حالیکه ، .../

در این زمینه فقرۀ وابسته معمولاً در جلو فقرۀ هسته قرار می گیرد؛ چون:

با آنکه هوا سرد بود بیرون قدم می زد.

هوا + سرد بود (وابسته)

او + بیرون قدم میزد. (هسته)

یا :گر چه حالت جسمی او خوب نبود در آن محفل شرکت جست.

حالت جسمی او + خوب نبود. (وابسته)

او + در آن محفل شرکت جست. (هسته)

۸ ـ وابسته گی علت:

آن است که به توضیح و تصریح سبب وقوع فقرۀ هسته می پردازد، این تابعیت به دو شکل می آید:

نخست ـ با نشانه های : /چون،چونکه ،از آنجا که / آید و در این صورت فقرۀ و ابسته پیشتر از فقرۀ هسته آید ؛ مانند:

چون راه درازی را پیموده بود خیلی خسته به نظر می رسید.

او + راه درازی را پیموده بود. (وابسته)

او + خیلی خسته به نظر می رسید. (هسته)

دوم ـ با نشانه های : / که ،چه ، زیرا که ، چرا که ،چرا / و نظایر آن آید و در این صورت فقرهٔ وابسته پس از فقرهٔ هسته آید؛ مثال: بسیار به سرعت مرو که می افتی.

تو + به سرعت مرو. (هسته)

تو + می افتی ، (وابسته)

او پسانتر رسید زیرا که ، نا وقت تر حرکت کرده بود.

او + پسانتر رسید. (هسته)

او + ناوقت تر حرکت کرده بود. (وابسته)

۹ـ وابسته گی نتیجه :

اینگونه وابسته گی نتیجه را میر ساند و غالباً با نشانه های / که ، تا که / می آید ؛ البته فقرهٔ وابسته در این زمینه پس از فقرهٔ هسته قرار می گیرد؛ مانند: او بسیار کوشید تا که موفقیت نصیبش شد.

او + بسیار کوشید . (هسته)

موفقیت +نصیبش شد. (وابسته)

یا : آنقدر گریه کرد که چشمانش به کلی سرخ گشت.

او + گریه کرد. (هسته)

چشمانش + به کلی سرخ گشت. (وابسته)

از نشانه های دیگر این گونه وابسته گی همچنان : / بنابران ، بدینسان ، به این

ترتیب ، در نتیجه / می باشد.

۳ـ جملهٔ هسته یی همپایه :

آن است که از سه فقره یا بیشتر از آن تشکیل شده باشد، طوری که رابطه میان بعضی از فقره ها وابسته گی و میان برخی دیگر همپایه گی باشد ؛ بدین معنی که در برخی ازاین گونه جمله ها یک فقرهٔ هسته دارای دو یا چند فقرهٔ وابسته می باشد ، در حالیکه فقره های وابسته گی با هم متوازن می باشد و یا بر عکس در این گونه جمله دو یا چند فقرهٔ هسته که با هم توازن دارند همراه با یک فقرهٔ وابسته یا بیشتر از آن می آید ؛ و یا در این گونه جمله چند فقرهٔ تابع که عده یی از آن به یک هسته وعده یی دیگر به هستهٔ دومی وابسته می باشد می آید. در حالیکه فقره های وابسته و یا فقره های هسته ، همپایه و متوازن می باشد.

باید گفت در جملهٔ هسته یی همپایه رابطهٔ اصلی و اساسی میان فقره ها وابسته گی و رابطه فرعی و ضمنی میان آنها توازن و همپایه گی می باشد.

مثال:

۱ـ اگر هوا ابر آلود و بارانی باشد و اگر دوستانم آماده باشند، فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت.

اینجا : فقرهٔ نخست ودوم با هم همپایه و هر دو وابستهٔ فقرهٔ سومی باشد که هسته مي باشد.

۲ـ تا از روی دلداده گان نشانی بر گل زرد است و تا از چهرهٔ دلبران نشانی بر ارغوان ، از زیبایی و پاکدامنی برخوردار باشی.

اینجا: دو فقرهٔ نخست با هم همپایه و هردو وابستهٔ فقرهٔ آخری اند که فقرهٔ هسته می باشد.

۳ـ «رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید»

اینجا : فقرهٔ نخست (مژده رسید) هسته و فقره های دومی وسومی همپایه و وابستهٔ فقرهٔ نخست می باشد.

۴ـ اسپ ، گاو و سگ از سردی زمستان به جان آمدند و از انسان خواهش کردند که ایشان را از سرما نجات دهد.

اینجا : فقرهٔ نخست و دوم هسته و همپایه اند و فقرهٔ آخری وابسته باشد.

۵ ـ عقل و ادب پیش گیر و لهو و لعب بگذار که چون نعمت سپری شود سختی بری و پشیمانی خوری.

اینجا : فقرهٔاول و دوم هسته و همپایه ، همچنان فقرهٔ چهارم و پنجم هسته و همپایه وفقرهٔ سوم وابسته برای فقرهٔ چهارم و پنجم و این سه فقرهٔ اخیر وابسته برای دو فقرهٔ نخست.

برخی از جمله های هسته یی همپایه که فقره ها در آن به وسیلهٔ نشانه های رابط «چه ... چه، خواه ... خواه ، اگر ... اگر» و نظایر آن مرتبط گردد ،غالبا به شکل سه فقره یی بوده فقره های نخست ودوم همپایه و وابستهٔ فقرهٔ سوم می باشند که هسته است ؛ مانند:

او چه بیاید چه نیاید من می روم. (وابسته + وابسته + هسته)

من به کار خود ادامه می دهم خواه راضی باشید خواه نباشید. (هسته + وابسته + وابسته)

انواع جمله از نگاه معنی.

بررسی و مطالعهٔ جمله و تقسیمات آن از نگاه معنی بیشتر با ارتباط به ویژه های عروضی جمله تعلق می گیرد؛ بنابران هر گاه تنها با التفات به نشانه های نگارشی جمله این طبقه بندی توضیح و تشریح گردد، این موضوع یک بررسی نگارشی بوده نه دستوری و بنابران کافی شمرده نمی شود.

همچنان مطالعه و شرح انواع جمله از نگاه معنی در زبان پارسی دری با در نظر داشت حقایق عروضی آن هم تا کنون به صورت کامل و علمی تثبیت شده نیست، بلکه شکل تخمینی را دارد؛ البته هنگامی این موضوع صورت درست و یقینی خواهد داشت که در زمینهٔ ویژه گیهای عروضی جمله به خصوص آهنگ و فشار آزمایش لابراتواری اجرا گردد.

از آنجا که تاکنون چنین تجاربی در موضوع صورت نگرفته ،بنابران توضیح انواع جمله از نگاه معنی در زبان پارسی دری قاطع و جامع نیست؛ با آنهم شاخص اصلی تقسیمات جمله از نگاه معنی نکات و تجارب تخمینی در زمینه بوده نه نشانه های نگارشی محض. به این صورت جمله از نگاه معنی چهارگونه است: جملهٔاخباری ، امری،تعجبی و پرسشی.

۱ــ جملهٔ اخباری :

آن است که از انجام شدن یا نشدن و وجود یا عدم وجود حالتی و صفتی خبر می دهد؛ جملهٔ خبری دارای آهنگ مختص به خود می باشد که آهنگ خبری گفته می شود ؛ مثلاً : نجیب از خانه بر آمد. پروین به کتابخانه رفت. در تابستان هوا گرم می شود. هوا سرد نیست.

البته آهنگ جملهٔ خبری افتان می باشد یعنی که در آخر جمله پایین می افتد.

جملهٔاخباری با به کار برد نشانه های مشخص دستوری شامل جمله های تردّدی (احتمالی) ، تمنایی ، شرطی و تأکیدی می گردد؛ مثلاً با نشانه های / شاید ، ممکن است و امکان دارد، .../ جملهٔ تردّدی و احتمالی می گردد ؛ چون : شاید او بیاید...

با شانه های / کاش، کاشکی ، ایکاش، امید است ، چه می شد .../ جمله تمنایی می گردد ؛ مانند :کاش می آمدم ، چه می شد که می آمد.

با نشانه های شرطی / اگر، هرگاه، ار، تا / جمله شرطی می شود؛ مثلاً : اگر او آمد من می روم.

و با آوردن نشانه های تأکید/ بایست ، باید، ... / جمله تأکیدی می گردد ؛ چون : باید گفت ، بایستَ آمد.

۲ـ جملهٔ امری :

آن است که به کردن یا نکردن کاری فرمان بدهد ، یعنی انجام شدن یا نشدن کاری را به طریق خواهش یا فرمایش بیان نماید جملهٔ امری هم، آهنگ مختص به خود دارد؛ مثلا: مطالعه کن !، عمر به خشنودی دلها گذار ! درنگ مکن! ... جملهٔامری در غالب موارد به ویژه اگر فعل ساده باشد با پیشوند تأکید / ب ـ / می آید ؛ چون : بخوان ! ، بشنو ! ، بگذارید ! بیایید ! مروید !... وبا فعلهای مرکب پیشوند / ب ـ / تأکید نمی آید؛ مثلا: کار کن عجله مکن!...

۳ـ جملهٔ تعجبی :

آن است که به وسیلهٔ آن حالت غیر عادی ، هیجانی و پرشور روحی گوینده بیان گردد؛ حالت تعجب در جمله غالباً با واژهٔ / چه/ ، / چقدر / توأم با رعایت آهنگ ویژهٔ تعجبی بیان می گردد.

البته آهنگ این گونه جمله مرکب از فشار شدید بر واژک / چه / وطنین وامتداد صوت می باشد؛ چون: چه هوای گوارایی!

واژک / چه / در جمله گاهی ضمیر واقع می شود؛ مانند : چه ها کرد!

اینجا / چه / ضمیر و به جای واژهٔ کار و امثال آن به کار رفته است.

گاهی هم واژک / چه / صفت واقع می گردد ؛ مثلاً : چه رنجها که کشیدم...

و گاهی / چه / به حیث شدت دهندهٔ صفت و قید به کار رود ؛ چون : چه خوش روزگاری بود ! / چه / شدت دهنده برای صفت (خوش).

اتاق چه خوب رنگ شده است ،/ چه / شدت دهنده برای قید یعنی (خوب ، رنگ شده) به همین گونه است کاربرد واژک / چقدر/ .

گاهی در جملهٔ تعجبی میان فاعل و فعل و یا مفعول و فعل نشانهٔ ربط / که / می آید، چون: چه رنجها که کشیدم ! چه خونها که در دلم خوشید!

گذشته از واژکهای تعجبی، آهنگ ویژهٔ تعجب به تنهایی از جملهٔ ممیزات جملهٔ تعجبی می باشد و غالباً هم،همین آهنگ تعجبی اینگونه جمله را از انواع دیگر آن ، مثلاً اخباری و پرسشی مشخص می سازد.

۴ـ جملهٔ پرسشی

آن است که سوال و پرسش مستقیم را دربارهٔ کسی یا چیزی در برداشته باشد، و پرسش مستقیم غالبا محتاج پاسخ است، یعنی گوینده منتظر می باشد که شنونده به او پاسخی بدهد.

نخستین و بارزترین مشخصهٔ پرسش آهنگ خاص آن است و این آهنگ متشکل از فشار شدید واژه . شدت و ارتفاع صوت می باشد مثلاً :

فرید شاعر است؟ این جمله را می توان با آهنگ خبری ؛ چون : فرید شاعر است. و یا با آهنگ تعجبی ؛ چون فرید شاعر است! خبری وتعجبی گفت.

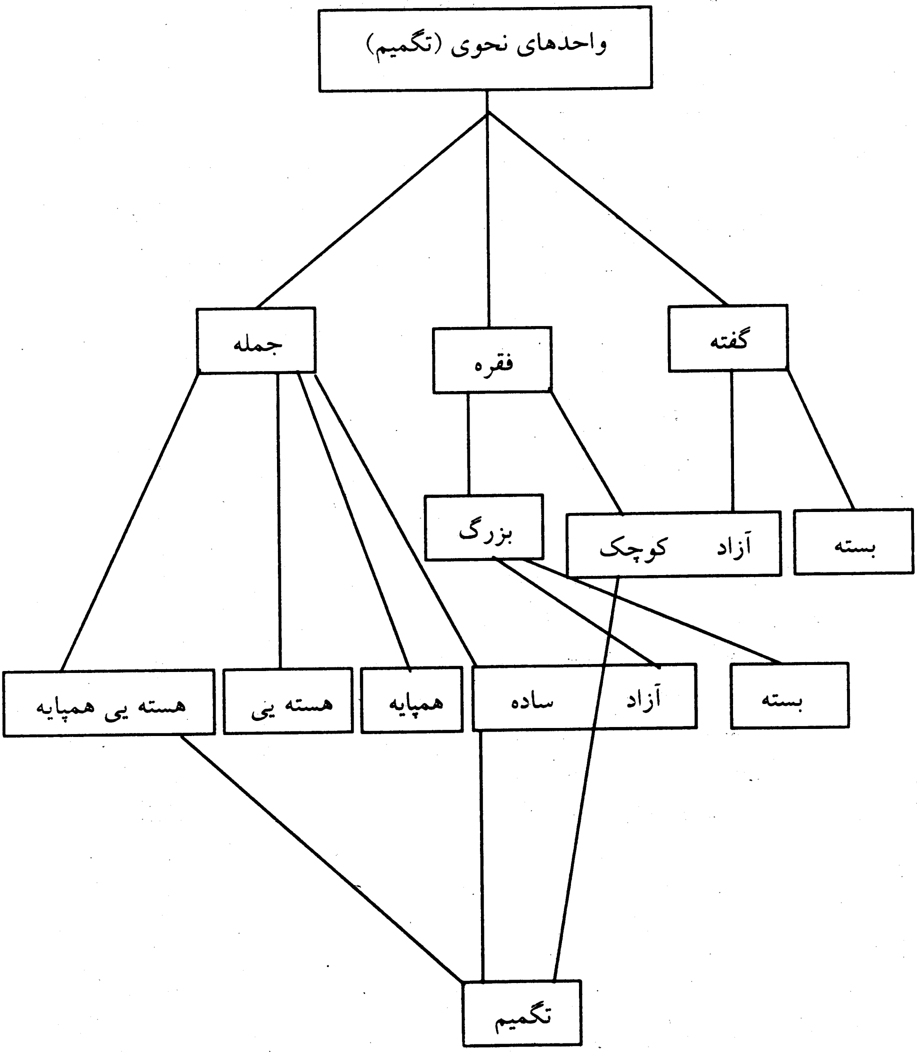
با وجود آهنگ مشخص ، جملهٔ پرسشیَ در زبان پارسی دری بعضاً دارای نشانه و واژک ویژهٔ ساختمانی نیز می باشد ؛ مثلاً آیا ! و اما نشانه ها و واژکهای زیاد پرسشی دیگر نیز در زمینه به کار برده می شود؛ از قبیل : که ؟ ، چه ؟ کدام ، کی ؟ ، چقدر ؟ ، چند ؟ ، کجا ؟ ، چگونه ؟ چطور؟... و هرکدام در جایش مورد استعمال دارد؛ مثلاً به حیث ضمیر ، به حیث صفت و قید.

اگر چه پرسش غالبا محتاج پاسخ است اما گاهی غرض گوینده از پرسش دریافت پاسخ نمی باشد؛ بلکه هدفش از بیان جمله با واژکهای پرسشی آن است که معنا را آشکاراتر و با تأکید بیشتر در ذهن شنونده جایگیر کند؛ مثلاً :

اگر آهسته میرود چه زیانی دارد؟

چرا اخلال می کنی؟ کار خوبی نیست.

همچنان واژکهای /مگر/ و /هیچ/ چون در آغاز جمله های پرسشی قرار گیرد. غرض گوینده از پرسیدن در یافت پاسخ نیست ، بلکه مفهوم تأکیدی دارد ؛ چون : مگر نمی فهمی ؟ یعنی البته که می فهمی ، هیچ از خدا نمی ترسی ؟ یعنی باید از خدا بترسی.


واحدهای نحوی (تگمیم)
جمله
فقره
گفته
بزرگ
آزاد کوچک
بسته
هسته یی همپایه
هسته یی
همپایه
آزاد ساده
بسته
تگمیم

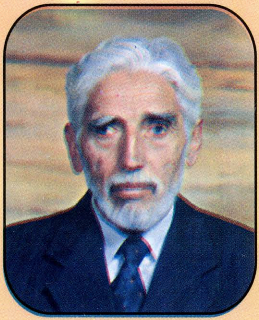
د اریک د ګرځنده کتابتونونو خپاره شوي کتابونه

۱ د افغانستان عمومي جغرافیه
۲ جغرافیای عمومی افغانستان
۳ د افغانستان تاریخي ودانۍ
٤ بناهای تاریخی افغانستان
۵ د افغانستان محلي خواره
۶ ورزشهای محلی افغانستان
۷ سپینه کوتره
۸ کمان طلائی
۹ زده کړو چه ور زده کړو!
۱۰ بیاموزیم تا بیاموزانیم!
۱۱ په افغانستان کې د چاپیریال ساتنه
۱۲ حفاظت محیط زیست در افغانستان
۱۳ په افغانستان کې د بوزغلیو او باغونو جوړونه او روزنه
۱٤ تربیه و تهیهٔ بزق و باغها در افغانستان
۱۵ د تمدن سوغات
۱۶ ارمغان تمدن
۱۷ زلزله در افغانستان
۱۸ په افغانستان کې زلزلې
۱۹ معیوبین و جامعه
۲۰ معیوبین او ټولنه
۲۱ د افغانستان لنډه کی تاریخ
۲۲ تاریخ فشرده افغانستان
۲۳ د چرګانو ساتنه
۲٤ مرغداری
۲۵ دنیای کودك
۲۶ د ماشوم نړۍ
۲۷ نگاهی بر اوضاع اقتصادی افغانستان
۲۸ د افغانستان اقتصادي حالت ته یوه کتنه
۲۹ د شاتو مچیو روزنه
۳۰ زنبور داری
۳۱ د افغانستان مشاهیر
۳۲ مشاهیر افغانستان
۳۳ د افغانستان کلك پوستې میوې
۳٤ میوه های سخت پوست افغانستان
۳۵ جغرافیای ولایات افغانستان
۳۶ د افغانستان د ولایتونو جغرافیه
۳۷ تکنالوژي بایوګاز
۳۸ د بایوګاز تکنالوژي
۳۹ پرخوری یا خود خوری
٤۰ ډیر خوراکي
٤۱ بازی های عامیانه اطفال
٤۲ د ماشومانو اولسي لوبې
٤۳-٤٤ لندی ها
٤۵ رهنمای تشخیص و تداوی امراض چشم، گوش، گلو و بینی
٤۶ د سترګو، غوږ، ستوني او پزې ناروغیو د تشخیص او درملنې لارښود
٤۷ سرگرمی با تجربه های علمی
٤۸ په علمي تجربو سره وخت تیرول
٤۹ په افغانستان کې کاني زیرمې
۵۰ ذخایر معدنی افغانستان
۵۱ اساسات ماهی پروری
۵۲ د کبانو د روزلو لارښوونې
۵۳ اوبه د ژوند سرچینه
۵٤ آب سرچشمه حیات
۵۵ تدبیر منزل
۵۶ د کور سمبالښت
۵۷ سبزی ها
۵۸ سابه
۵۹ د افغانستان مشاهیر (دویم ټوك)
۶۰ مشاهیر افغانستان (جلد دوم)
۶۱ توصیه های مفید برای انکشاف باغداری در افغانستان

PROPERTY OF ACKU
13184

۶۲ په افغانستان کې د باغونو د پرمختګ په هکله ګټوري لاربښوني
۶۳ شاهراه های افغانستان
٦٤ د افغانستان لويې لارې
٦٥ ورزش
۶۶ ورزش (پښتو)
۶۷ تاریخ مختصر وسایل اطلاعات جمعی در افغانستان
۶۸ په افغانستان کې د ډله ييزو اړيکو وسايلو ...
۶۹ سیمای محیط زیست افغانستان
۷۰ د افغانستان د چاپيريال بڼه
۷۱ اقتصاد
۷۲ اقتصاد (پښتو)
۷۳ تخنیك ابتدایی رادیو
٧٤ د راډيو لومړني تخنيك
۷٥ د افغانستان مشاهير (دريم ټوك)
۷۶ مشاهیر افغانستان (جلد سوم)
۷۷ دانستنی های مالداری و وترنری
۷۸ د وترنری او مالداري په هكله لاښووني
۷۹ صنايع دستی افغانستان
۸۰ د افغانستان لاسي صنايع
۸۱ هرات در دوره تیموری ها
۸۲ هرات د تيموريانو په دوره کې
۸۳ نباتات صنعتی
٨٤ صنعتی بوټې
۸٥ جهان نما
۸۶ نړۍ ښود
۸۷ گلدسته اطفال
۸۸ د ماشومانو ګل غونچه
۸۹ آبهای تحت الارضی و معدنی افغانستان
۹۰ د افغانستان تر ځمکې لاندې او کاني اوبه
۹۱ روغه ټولنه
۹۲ جامعهٔ صحت مند
۹۳ شهر کابل در طی قرون
٩٤ کابل ښار د پېړيو په اوږدو کې
۹٥ اطلس ولايات افغانستان
۹۶ د افغانستان د ولايتونو اطلس
۹۷ تجارت در افغانستان
۹۸ په افغانستان کې سوداګری
۹۹ سیری در امواج موسیقی
۱۰۰ د موسیقي په څپو کې
۱۰۱ کمپيوټر (پښتو)
۱۰۲ کمپیوتر (دری)
۱۰۳ باستان شناسی در افغانستان
۱۰٤ لرغون پېژندنه په افغانستان کې
۱۰٥ ادب پوهنه
۱۰۶ ادب شناسی
۱۰۷ اساسات تولید نباتات زراعتی در افغانستان
۱۰۸ په افغانستان کې د کرنيزو نباتاتو توليد
۱۰۹ افسانه ها و سرگرمی ها برای اطفال
۱۱۰ د ماشومانو لپاره کيسې او سرګرمې
۱۱۱ حيات وحش افغانستان
۱۱۲ د افغانستان وحشي ژوي
۱۱۳ محیط زیست و اقلیم افغانستان
۱۱٤ د افغانستان چاپېريال او اقليم
۱۱٥ گوهر شاد ستاره تابناك عصر تیموریان
۱۱۶ ګوهر شاد د تيموريانو په دوره کې ځلانده ستورې
۱۱۷ افسانه گلها
۱۱۸ د ګلانو کيسې
۱۱۹ صحت خود را چونه وقايه نماييم؟
۱۲۰ خپل روغتيا څنګه وساتو؟
۱۲۱ جهان ما
۱۲۲ زمونږ نړۍ
۱۲۳ مشکلات مسکن در افغانستان
۱۲٤ په افغانستان کې د استوګنځي ستونزې
۱۲٥ په افغانستان کې صنايع او په ملي اقتصاد
۱۲۶ صنایع در افغانستان و نقش آن در اقتصاد ملی
۱۲۷ د کورني ژوند لارښود
۱۲۸ رهنمای زندگی خانواده گی
۱۲۹-۱۳۰ مجموعهٔ مقالات هشتمین سیمینار بین المللی کوشانیان

زندگینامهٔ مختصر مؤلف:



پوهاند دکتور محمد حسین یمین در سال۱۳۱۵ خورشیدی در شهر چاریکار مرکز ولایت پروان تولد یافته، تحصیلات نخستین را در لیسهٔ نعمان ولایت پروان به پایان رسانیده در سال۱۳۳۴ خورشیدی شامل دانشگاه کابل در دانشکدهٔ زبان و ادبیات شده است. داکتر یمین پس از فراغت از دانشکدهٔ زبان و ادبیات، دیپارتمنت زبان و ادب پارسی دری تا سالهای۱۳۴۹ استاد در دارالمعلمین عالی کابل و از سال۱۳۵۰ تا کنون استاد در دیپارتمنت زبان و ادب پارسی دری دانشکدهٔ زبان و ادبیات کابل میباشد. در سال۱۳۷۱ مدتی به حیث رئیس دانشکدهٔ زبان و ادبیات ایفای وظیفه کرده است.

داکتر یمین علاوه بر تدریس در سال۱۳۸۲ عضو کمیتهٔ ترفیعات دانشگاه کابل، در سال۱۳۸۳ عضو شورای علمي این دانشگاه و عضو کمسیون ترفیعات وزارت تحصیلات عالی و از۱۳۸۲ بدینسو عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده است. داکتر یمین بیشتر از پنجاه اثر علمی استادان دانشگاه کابل، دانشگاه تعلیم و تربیه و اکادمی علوم را بعضاً رهنمايي و عدهٔ کثیر آنرا ارزیابی و ویرایش کرده است.

آثار چاپ شدهٔ داکتر یمین:

فرهنگ تلفظ لغات با بیان معانی، دستور نگارش برای همه، دستور زبان دری (صرف)، دستور زبان دری (نحو)، برخی از ویژه گیهای زبانی شاهنامه فردوسی، دستور تاریخی زبان فارسی دری، دستور معاصر زبان پارسی دری، افغانستان تاریخی (جای واژه شناسی)، واژه شناسی در زبان پارسی دری و دستور همه گانی زبان پارسی دری (اثر حاضر)، نشر بیشتر از شصت مقالهٔ علمی، تحقیقی در مجله های ادب، علوم اجتماعی، خراسان، عرفان، تعاون، نامهٔ فرهنگستان ...

کتابخانهٔ سیار اریک
توانا
مرکز منابع نشراتی و اطلاعاتی اکبر

از سلسله نشریات کتابخانه های سیار اریک
نمبر مسلسل ۱۳۱